



# مدرسان شریف

## فصل اول

### «فلسفه چیست؟»

#### مقدمه

آیا تاکنون برایتان پرسشی پیش آمده است که پاسخ آن را از علم و منطق نیافته باشید؟ آیا تا به حال با پرسش‌هایی از هستی و ماورای طبیعت برخورد کرده‌اید؟ می‌دانید چگونه می‌شود به این پرسش‌ها پاسخ داد؟

فلسفه می‌تواند به این پرسش‌ها پاسخ قانع‌کننده‌ای بدهد. ابتدا لازم است معنای واژه «فلسفه» را بشناسید. کلمه فلسفه یا "Philosophy" از دو واژه یونانی "Philia" به معنای دوست داشتن و "Sophia" به معنای خرد و حکمت (دانش) مشتق شده است.

واژه فیلسوف "Philosopher" نیز همانند فلسفه ریشه‌ای یونانی دارد و آن واژه «فیلسوفوس (Philosophos)» است که به معنی دوست‌دار حکمت، دانش و خرد است. واژه فیلسوفوس یونانی و مرکب از دو جزء است: «فیلسوس (Philos)» به معنی دوست‌دار یا دوست‌دارنده و «سوفوس (Sophos)» به معنی «حکمت و خرد» است، واژه سوفوس هم خود، از «سوفیا (Sophia)» گرفته شده است. بنابراین واژه «فیلسوف» از دیدگاه زبانی صیغه اسم فاعل یا ساخت صفت فاعلی است و برکننده کار دلالت دارد. خاستگاه فلسفه، شوق؛ و مقصد آن، شناسایی یعنی رو کردن به ذات و حقیقت چیزها و کارهاست. به هر حال برای تعریف این کلمه دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. **برتراند راسل** فیلسوف انگلیسی بیان می‌کند که تعریف فلسفه بر حسب مکتبی که برگزیده‌ایم متفاوت خواهد بود.

**نکته ۱:** فرآیند خرد، طرز فکر کردن و روش کار خرد فهم، بینش، ژرف اندیشی و وسعت فکر است. فرآورده دانش، معرفت یا اطلاعاتی است که فرد به وسیله تفکر یا از طرق دیگر کسب می‌کند. خرد دوستی یا عشق به خرد یا فلسفه، کوششی برای به وجود آوردن یک طرز فکر منطقی و داشتن نظر و بینش وسیع و عمیق در برخورد با امور مختلف است.

فلسفه را به طور کلی در دو معنی به کار می‌برند:

**۱- فلسفه در معنی عام:** فلسفه در این معنی عبارت است از «جهان‌بینی شخصی هر فرد» و مقصود از جهان‌بینی، بینشی است که هر فرد در باب مسائلی فلسفی یعنی مسائل مربوط به خدا، جهان و انسان می‌تواند داشته باشد. این بینش بر شناخت‌های علمی و هنری هر شخص و نیز بر عوامل محیطی و اجتماعی وی مبتنی است. بر این اساس و از این دیدگاه است که همه انسان‌ها فیلسوفند یعنی فلسفه در معنای عام مخصوص زمان، مکان و فرد یا افراد خاصی نیست بلکه هم زمان با پیدایش انسان پدید آمده است و نمی‌توان زمانی برای آغاز آن در نظر گرفت. فلسفه در این معنی، محدود به حدود خاص نیست و به کشور یا جنس و رنگ معینی اختصاص ندارد.

**۲- فلسفه در معنی خاص:** فلسفه در این معنی عبارت است از «بینش ژرف و تأمل‌سنجیده در باب مسائل فلسفی» یعنی مسائل مربوط به خدا، جهان و انسان. تأمل و ژرف‌نگری در هستی را هم که بسیاری از فیلسوفان و نیز فیلسوفان اسلامی وظیفه بنیادین فلسفه به شمار می‌آورند معنایی مغایر با آنچه گفته شد ندارد چرا که خدا، هستی مطلق و مبدأ ظهور هستی‌های نسبی ما یعنی جهان و انسان است. بنابراین تأمل در هستی همانا تأمل در خدا، جهان، انسان و مسائل مربوط به آنهاست. تأمل در مسائل فلسفی و کوشش برای تجزیه و تحلیل پرسش‌های فلسفی، خردمندانه و آزادانه صورت می‌گیرد. بر همین اساس می‌توان گفت: فلسفه (در معنی خاص آن) جهان‌بینی عقلانی یا بینشی است که متکی بر عقل و جدا از دین است. سخن برتراند راسل مبتنی بر این که فلسفه بینشی متمایز از الهیات یعنی جهان‌بینی دینی است ناظر بر همین معناست.

**کلمه مثال ۱:** بینش ژرف و تأمل‌سنجیده در باب مسائل فلسفی مربوط به کدام نوع از فلسفه می‌باشد؟

(۴) فلسفه عملی

(۳) فلسفه نظری

(۲) فلسفه عام

(۱) فلسفه خاص

**پاسخ:** گزینه «۱» فلسفه در معنی خاص به بینش ژرف و تأمل‌سنجیده در باب مسائل فلسفی یعنی مسائل مربوط به خدا، جهان و انسان می‌پردازد.



فلسفه در گذشته عبارت بود از: «علم به حقایق و عمل کردن به بهترین نحو» این تعریف همه علوم و معارف را شامل می‌شد و مشتمل بر دو بخش بود که عبارتند از: ۱- فلسفه نظری و ۲- فلسفه عملی.

فلسفه نظری شامل علم الهی (علم اعلی)، علم ریاضی (علم اوسط) و علم طبیعی (علم اسفل) است. فلسفه یا حکمت عملی نیز شامل علم اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مدن می‌باشد که از نظر ابن مسکویه، سیاست یا اداره خویشتن یا علم اخلاق است و از نظر فارابی، سیاست یا اداره شهر، ملت و کشور که همان سیاست مدن است و از نظر ابن سینا، سیاست یا اداره خانواده یا تدبیر منزل است. اما فلسفه به معنای امروزی و به معنی خاص به حکمت مابعدالطبیعه یا متافیزیک گفته می‌شود.

متا یعنی بعد و فیزیک یعنی طبیعت. بنابراین متافیزیک یعنی معرفت مابعدالطبیعه.

مابعدالطبیعه معرفتی است که از «بودن» و احکام و عوارض آن سخن می‌گوید، یعنی موضوع آن «مطلق هستی» است. متافیزیک از منظری بلند، به مجموع هستی می‌نگرد و مجموع هستی را نظاره می‌کند. همه موجودات عالم هستی را عم از محسوس و نامحسوس موردنظر قرار می‌دهد و درباره آن‌ها حکمی دارد خالق یا مخلوق، علت یا معلول، حادث یا قدیم.

کار فیلسوف با دانشمند متفاوت است. کار دانشمند رفتن، دیدن و پرداختن به فعالیت جسمی و ذهنی می‌باشد اما کار فیلسوف تفکر و اندیشیدن است و با فعالیت ذهنی سروکار دارد.

دانشمندان گروهی از متفکران هستند که پدیده‌های طبیعی را مورد آزمایش قرار می‌دهند تا با بررسی کمی علت و معلول‌ها به چگونگی وجود آن‌ها پی ببرند. این افراد در تحقیقات خود از روش‌های علمی و تجربی استفاده می‌کنند. در مقابل عده‌ای دیگر از متفکران به بررسی کیفی علت و معلول‌ها می‌پردازند که فیلسوف نامیده می‌شوند. البته ممکن است یک فرد هر دو کار را با هم انجام دهد که در این صورت فیلسوف یا فیلسوف - دانشمند خوانده می‌شود.

**نکته ۲:** فیثاغورث اولین متفکری بود که کلمه فلسفه را به کار برد اما افلاطون آن را به معنای امروزی‌اش مورد استفاده قرار داد.

## مفهوم فلسفه

قبل از پرداختن به هر بحثی بهتر است مفهوم فلسفه را بشکافیم و فیلسوف و ذهنیت او را بشناسیم. در راستای همین امر باید توجه داشت که دو نگرش کلی در مورد مفهوم فلسفه وجود دارد: عده‌ای معتقدند که تعریف فلسفه اساساً کار دشواری است، زیرا هر فیلسوف از زاویه دید خود فلسفه را تعریف می‌کند، تعریف او تنها حیطه‌ای از جوانب فلسفه را روشن می‌کند و این نگرش جامع و کامل نخواهد بود.

عده‌ای دیگر علی‌رغم این که می‌پذیرند فلسفه از دید فلاسفه دارای تعاریف بسیاری است اما تلاش می‌کنند تعریف کلی از فلسفه به دست آورند.

**نکته ۳:** کانت شناخت ماهیت شناسایی را کار اصلی و آغازین فلسفه می‌داند.

### نثر فلسفه را به عنوان فعالیتی در سه بُعد در نظر می‌گیرد:

**۱- فلسفه نظری:** در جستجوی فرضیه‌هایی درباره جهان و انسان است که با فرآیند تعلیم و تربیت در ارتباط است. این فلسفه با استفاده از دستاوردهای علوم مختلف و ترکیب آن‌ها می‌کوشد یک دید کلی ارائه دهد. در واقع، فلسفه‌ی نظری فلسفه‌ای وحدت‌نگر است.

فلسفه نظری، طرق تفکر به شیوه منظم درباره هر چیزی که وجود دارد را ارائه می‌کند. فلسفه نظری که با متافیزیک (واقعیت‌شناسی) و خداشناسی مطابقت دارد به پرسش‌هایی درباره ماهیت امور از جمله انسان، جهان و... می‌پردازد. فلسفه نظری جستجویی است برای یافتن نظم و تمامیت (کل بودن) که در موارد جزئی یا تجارب خاص به کار نمی‌رود بلکه کاربرد آن در همه معرفت و همه تجربه است. کوتاه سخن این که فلسفه نظری کوششی در جهت یافتن پیوستگی در تمام قلمرو اندیشه و تجربه است.

فلسفه از جهت نظری شناختی جامع است که ره به حقیقت و کنه امور می‌برد و حس کنجکاوی انسان را ارضا می‌کند و به رشد فکر و اندیشه مدد می‌رساند. فلسفه نظری در قاره اروپا بیشتر رواج دارد. فایده این فلسفه به شرح زیر است:

**الف) جامعیت:** از آنجا که فیلسوف فلسفه خود را بر مبنای آگاهی‌های علمی و هنری خود تنظیم می‌کند فلسفه جامعیت دارد یعنی هم واقعیت بیرونی و هم واقعیت درونی را دربرمی‌گیرد. علم بر جنبه کمی و بیرونی واقعیت تأکید می‌ورزد و هنر نیز به جنبه کیفی و درونی توجه دارد.

در این میان فلسفه است که با تأکید بر هر دو جنبه کمی و کیفی (بیرونی و درونی) واقعیت شناختی جامع و کلی را ارائه می‌دهد.

**ب) شناخت حقیقت و ارضای حس کنجکاوی:** علم به ما کمک می‌کند تا واقعیت‌های پیرامون خود را بشناسیم و به ظاهر امور پی ببریم اما حس کنجکاوی ما به این مقدار راضی نمی‌شود و می‌خواهد از ظاهر درگذرد و به ذات و حقیقت هستی پی ببرد. به این بلند پروازی‌ها، تنها فلسفه می‌تواند پاسخ گوید.

**ج) رشد فکر:** فلسفه اندیشه انسان را بارور می‌سازد و به او می‌آموزد که چگونه سنجیده و دقیق بیندیشد و درست تصمیم بگیرد.

**۲- فلسفه دستوری (تجویزی):** فلسفه دستوری یا تجویزی درصد تعیین معیارهایی به منظور ارزیابی ارزش‌ها، دوری درباره کردار و شناخت قدر هنر است. می‌توان فلسفه نظری را با سه وجه متافیزیک، واقعیت‌شناسی و شناخت‌شناسی و فلسفه دستوری را با ارزش‌شناسی مطابق دانست.

فلسفه تحلیلی نیز برابر با کل فلسفه است. این فلسفه مراد ما را از خوب و بد، صواب و خطا و زیبا و زشت مورد بررسی قرار می‌دهد و این پرسش را به میان می‌آورد که آیا صفات مزبور، ذاتی خود اشیا هستند یا آن که فراقکتی‌های ذهن ما می‌باشند. برای روانشناسان تجربی کردارهای گوناگون انسان از لحاظ اخلاقی نه خوبند و نه بد بلکه فقط صور رفتارند که باید به روش تجربی مورد مطالعه قرار گیرند. اما در نظر مربی و فیلسوف دستوری برخی اشکال رفتار ارزشمندند و برخی دیگر چنین نیستند. فیلسوف دستوری درصد کشف اصولی است تا اشخاص بتوانند در این مورد که چه اعمال و صفاتی بیشترین ارزش را دارند و چرا چنین هستند تصمیم بگیرند.



کج مثال ۲: فلسفه دستوری یا تجویزی فلسفه‌ای است که ..... .

- ۱) درصدد یافتن پیوستگی در تمام قلمرو اندیشه و تجربه است.
- ۲) در پی تبیین واضح نمودن مفاهیم مهم تربیتی است.
- ۳) در پی تعیین معیارهایی به منظور ارزیابی ارزش‌ها است.
- ۴) فلسفه‌ای است وحدت‌نگر که به تفکر منظم درباره هر چیزی که وجود دارد می‌پردازد.

پاسخ: گزینه «۳» فلسفه دستوری یا تجویزی درصدد تعیین معیارهایی به منظور ارزیابی ارزش‌ها، داوری درباره کردار و شناخت قدر هنر است.

۳- فلسفه تحلیلی: برخی کار فلسفه را تحلیل زبان و فکر می‌دانند. منظور از تحلیل زبان مشخص ساختن معانی کلمات و توضیح آنهاست و منظور از تحلیل فکر همان حکم، قضاوت یا جمله است.

نکته ۴: آخرین مکتب فلسفی، فلسفه تحلیلی می‌باشد. نکته مهم در این فلسفه این است که در تحلیل، قضاوت مطرح نیست بلکه تنها تحلیل و شناسایی معانی کلمات و جملات مطرح است. فلسفه تحلیل منطقی در پی تبیین واضح نمودن مفاهیم مهم تربیتی است.

در دهه ۱۹۵۰ فیلسوفان تعلیم و تربیت دریافتند که بیشتر اهتمامشان به تبیین دیدگاه‌های فلسفی نظیر ایده‌آلیسم، رئالیسم، پراگماتیسم بوده و کمتر به فعالیت‌های پژوهشی پرداخته‌اند. در نتیجه فلسفه تحلیل منطقی در دهه ۱۹۶۰ پا به عرصه وجود گذاشت. این فلسفه توجه خود را بر کلمات و معنا متمرکز می‌سازد. فیلسوف تحلیلی مفاهیمی مانند «علت»، «ذهن»، «آزادی دانش‌پژوهی» و «برابری در برخورداری از فرصت» را به منظور ارزشیابی معانی مختلف آن‌ها در بافت‌های گوناگون مورد بررسی قرار می‌دهد. در این معنا بیان می‌شود که چگونه وقتی معانی مناسب به برخی بافت‌های دیگری منتقل گردند ناهماهنگی‌هایی به وجود می‌آورند. فیلسوف تحلیلی، شکاک و محتاط است و به ساختن نظام‌های فکری راغب نیست. در فلسفه تحلیلی، روشن‌سازی مفاهیم اصلی تحقیق صورت می‌گیرد و اعتبار استدلال‌ها آزموده می‌شود. طبق نظر فلاسفه تحلیلی، تحلیل نه فقط یک جنبه از فلسفه بلکه برابر با کل فلسفه است. بذر فلسفه تحلیلی تعلیم و تربیت توسط فلسفه تحلیل زبان افشانه شده است.

#### نظرات اندیشمندان در مورد مفهوم فلسفه

در مورد مفهوم فلسفه برخی فلاسفه بسیار تلاش کرده‌اند و هر یک به سهم خود تعاریفی ارائه داده‌اند. در این جا به ارائه چند تعریف از آن‌ها می‌پردازیم.

**الف - افلاطون:** فلسفه کوشش برای رسیدن به «روشنایی» بودن است و آن را در مقابل نبودن «تاریکی» یعنی سفسطه می‌داند.

**ب - ارسطو:** فلسفه دانشی است که در جستجوی نخستین اصل‌ها و علت‌هاست. اصل از نظر ارسطو در سه معنی به کار می‌رود:

۱- خاستگاه و بنیاد چیزیها ۲- بنیاد کردارها که در اصول اخلاقی و آموزش و پرورش کاربرد دارند. ۳- بنیاد اندیشه‌ها که در اصول منطقی و ریاضی کاربرد دارند.

**ج - کانت:** فلسفه کوششی برای شناختن خاستگاه و ماهیت شناسایی است.

**د - نیچه:** فلسفه آفریدن ارزش‌های نو و جدید می‌باشد.

**س - اسپینوز:** فلسفه، وحدت معرفت است.

**ش - ویل دورانت:** فلسفه عبارت از بررسی و شناخت تحلیلی و انتقادی از مسایل اساسی زندگی به صورت یک کل یا بخشی از یک کل در ارتباط با کل است.

**م - یاسپرس:** کار فلسفه بیدار کردن انسان هاست.

**ن - برتراند راسل (طرفدار مکتب تحلیل منطقی):** کار فلسفه روشننگری مفهوم‌ها از راه تحلیل آن‌ها می‌باشد.

**و - هگل:** فلسفه همان تاریخ فلسفه است.

**ه - آگوست کنت:** فلسفه شامل کلی‌ترین قواعد و قوانین موجودات، اصول و مبادی علم و روش پژوهش علمی است فلسفه تحلیلی، ره آموز علم است.

از سوی دیگر **هایدگر** می‌گوید: برای این که بهتر به مفهوم فلسفه پی ببریم بهتر است آن را با زبان یونانی گوش دهیم. وی بیان می‌کند که خاستگاه دین باور داشتن، ایمان آوردن و پرستیدن است و مقصد آن تجارت و رستگاری می‌باشد. خاستگاه هنر، آفرینندگی، نیاز به گفتن و باز گفتن است و مقصد آن به وجود آوردن زیبایی است. بنیاد فلسفه را باید در طبیعت انسان و حالتی که از توجه ژرف پدید می‌آید جستجو کرد.

فلسفه، انسان را در زندگی راهنمایی می‌کند. فایده فلسفه از طریق عملی این است که هم به راهنمایی افراد عادی و هم دانشمندان می‌پردازد. هر کس در هر درجه از فهم و کمال باشد به هر حال دارای فلسفه‌ای است که این فلسفه او را در حل عمیق‌تر و دقیق‌تر مشکلات راهنمایی می‌کند. از جمله بخش‌های فلسفه به انسان سعه صدر، روح بزرگواری و گذشت است. فلسفه با ایجاد چنین حالتی به ما می‌آموزد که تا سر حد امکان با دیده اغماض به گناهان و خطاهای دیگران بنگریم، در مخالفت با اندیشه‌های مخالف برافروخته نشویم و فکر نکنیم که تنها عمل واندیشه ما درست است.

با کمک فلسفه انسان می‌تواند خود را اصلاح کند و در دیگران تأثیر بگذارد. بارور شدن افکار فلسفی به مردم بینشی تازه بخشیده و موجب دگرگونی و تحولات اجتماعی می‌شود.

نکته ۵: خاستگاه فلسفه، عشق و مقصد آن شناسایی و یا به گفته دقیق‌تر، شناسایی ذات چیزها یعنی رسیدن به روشنایی «بودن» است و به اعتبار این خاستگاه و مقصد است که فلسفه و بنیاد آن یعنی فلسفیدن از دیگر حالت‌ها و کوشش‌های انسان متمایز می‌گردد.



فلسفه افلاطون، فلسفه حیرت نامیده شده است.

با توجه به تعاریفی که از فلسفه ارائه شد معنای آن تا حدی قابل درک گردید اما باید بیان داریم که فلسفه با علوم دیگر و در کل با علم متفاوت است، در حالی که تمام علوم را در بر می‌گیرد اما تفاوت‌هایی هم دارد که افلاطون به آن‌ها اشاره کرده است.

کج مثال ۳: از نظر کانت کار فلسفه عبارتست از .....

- (۱) کوشش برای شناختن خاستگاه و ماهیت شناسایی  
(۲) آفریدن ارزش‌های نو و جدید  
(۳) بیدار کردن انسان‌ها  
(۴) روشننگری مفهوم‌ها از راه تحلیل آن‌ها

پاسخ: گزینه «۱» از نظر کانت فلسفه کوششی برای شناختن خاستگاه و ماهیت شناسایی است.

## سیر تحول فلسفه

در آغاز ظهور فلسفه، فلاسفه به بحث‌های مربوط به جهان شناختی (Cosmology) می‌پرداختند و در جستجوی کشف ماده بودند و می‌کوشیدند تا دریابند که ماده اصلی اشیاء کدامند.

پس از عصر جهان شناختی، انسان‌شناسی (Anthropology) مورد توجه خاص فلاسفه قرار گرفت.

پس از عصر انسان‌شناسی، دوره بحث منظم در فلسفه یونانی فرا رسید و متفکرانی چون دموکریوس، افلاطون (Plato) و ارسطو (Aristote) ظهور کردند و به مباحث فلسفی نظامی خاص بخشیدند. به عنوان نمونه ارسطو، فلسفه را به فلسفه نظری و فلسفه عملی تقسیم کرد که فلسفه نظری شامل الهیات، ریاضیات و طبیعیات و فلسفه عملی شامل اخلاق و تدبیر منزل می‌شد. پس از ارسطو فلاسفه غالباً به بحث‌های اخلاقی و موضوعات مربوط به حکمت عملی پرداختند و فلسفه‌های اخلاقی پدید آمد. در قرون وسطی فلسفه در خدمت دین درآمد. پس از رنسانس فلسفه به معرفت‌شناسی موسوم گشت. در روزگار ما دیدگاه‌های مختلفی در مورد فلسفه وجود دارد. فلسفه معاصر مطالعه انسان، آزادی و وجود واقعی او را محور اطلاعات خود قرار داده است.

## تفاوت علم و فلسفه از نظر افلاطون

افلاطون در تفاوت علم و فلسفه (که آن را «دیالکتیک» می‌نامد) می‌گوید: علم از زیر نهاد (فرضیه) آغاز می‌شود و به شناختن توجیهی نمی‌کند و به سوی نتیجه می‌رود اما فلسفه یا دیالکتیک در جستجوی شناختن اصل و ذات چیزها و حقیقت می‌باشد. این ژرفا و عمق توجه آدمی به شناختن اصل و ذات هر چیز است که فلسفه و فلسفیدن را از علم جدا می‌نماید.

نکته ۶: ارسطو تفاوت علم و فلسفه را نادیده می‌گیرد و به طور کلی از دانش سخن می‌گوید و آن را دارای سه بخش نظری، عملی و سازنده می‌داند. حالتی که از این گونه توجه بر می‌خیزد گاه به صورت حیرت‌درمی‌آید. در این معنا است که افلاطون می‌گوید فلسفه فرزند حیرت است.

نکته ۷: «فلسفیدن» حالتی است که ویژگی بارز آن توجه به شناخت امور است و فلسفه نتیجه حالت فلسفیدن است.

اما مسأله دیگر که باید به آن اشاره شود درباره گزاره‌های علمی است. یکی از ویژگی‌های نظریه‌های علمی، **ابطال‌پذیری** است. ابطال‌پذیری به این معنی نیست که نظریه باطل شود ابطال‌پذیری به معنی سنجش‌پذیری، تکرارپذیری، تجربه‌پذیری و آزمون‌پذیر بودن نظریه‌هاست. ابطال‌پذیری در علم نسبی است و به هیچ وجه به طور الزامی باطل شدنی نیست. اصول و قوانینی ابطال پذیرند که به مدد آزمایش یا تأیید شوند یا آزمون شوند اما فلسفه آزمون‌پذیر نیست. نکته مهم درباره گزاره‌های علمی را کارل پوپر مطرح می‌کند. مقصود پوپر از مطرح کردن آن، ابطال‌پذیری گزاره‌ها و قانون‌های علمی، متمایز کردن گزاره‌های علمی و نیز سنجش‌پذیری پویایی و تکامل آن‌هاست نه استواری آن‌ها.

ویژگی دیگر علم تجربی، **قابلیت سنجش و اندازه‌گیری** آن است در حالی که فلسفه معیار سنجش‌پذیری ندارد.

تفاوت دیگر علم و فلسفه این است که علم **عینیت** دارد یعنی با واقعیت‌های ملموس و محسوس سروکار دارد. جهان ملموس (آنچه که به تجربه حواس درآید) عینی است. اما مفهوم فلسفه **ذهنی** است. علم به مسایل بیرونی، واقعیت‌های قابل لمس که به تجربه حواس در می‌آیند و قابل تجربه شدن و مشاهده هستند تعلق می‌گیرد. اما مفهوم فلسفه قابل لمس نیست. تفاوت دیگر این است که علم **جزئی** است ولی فلسفه **کلی** است. اگر نگاه علم همواره به سوی تأثیر بیرونی قدرت و آن‌گونه کارایی است که به تغییر جهان می‌انجامد تأثیر حقیقی فلسفه و فلسفیدن در دگرگونی انسان و نگرش اوست آن‌گونه دگرگونی که افلاطون آن را به خدا مانند شدن می‌شمارد. از این‌روست آنچه که فلسفه و فلسفیدن را از علم‌ها و فن‌ها متمایز می‌کند همان ژرفای توجه انسان است در شناختن ذات چیزها و کارها و نه چگونگی موضوع آن‌ها. علم کاری به **ارزش‌گذاری** ندارد ولی فلسفه متوجه ارزش‌گذاری است.

کج مثال ۴: ..... تفاوت علم و فلسفه را نادیده می‌گیرد و به طور کلی از ..... سخن می‌گوید و آن را دارای ..... بخش می‌داند.

- (۱) ارسطو - ارزش - چهاربخش (۲) افلاطون - دانش - دوبرخش (۳) افلاطون - علم - سه بخش (۴) ارسطو - دانش - سه بخش

پاسخ: گزینه «۴» ارسطو تفاوت علم و فلسفه را نادیده می‌گیرد و به طور کلی از دانش سخن می‌گوید و آن را دارای سه بخش نظری، عملی و سازنده می‌داند.

## ارتباط علم و فلسفه

همان‌طور که اشاره شد بین فلسفه و علم تفاوت وجود دارد ولی در عین حال این دو ارتباط تنگاتنگی نیز با هم دارند زیرا بنیاد هر دو بر پرسش است. علم برای آغاز حرکت نیاز به فرضیه و نظریه دارد تا وضعیت موجود را توضیح دهد. فلسفه نیز از داده‌های علمی برای نظریه پردازی استفاده می‌کند. هرگاه داده‌های علمی تغییر کند لاجرم نظریه نیز تغییر خواهد کرد. فیلسوف برای نظریه‌پردازی، داده‌های علوم مختلف را در ارتباط با پدیده‌ها اخذ می‌کند و سپس آن‌ها را به گونه‌ای کنار هم قرار می‌دهد تا بتواند توضیحی کلی در ارتباط با آن پدیده فراهم کند. به همین دلیل علم و فلسفه ارتباط تنگاتنگی را با یکدیگر دارند.

## روش‌های فلسفی

روش عبارت است از مجموع وسایل و راه‌هایی که رسیدن به هدفی را امکان‌پذیر می‌سازد. منظور از روش علمی مجموعه وسایل و راه‌هایی است که به کار گرفتن آن‌ها پژوهنده را به شناخت علمی (علم) می‌رساند. فلسفه نیز از این قاعده مستثنی نیست بدین معنی که فیلسوف نیز برای بررسی و شناخت مسایل مورد طرح و بحث در فلسفه یعنی برای شناخت حقیقت و ذات هستی (اشیاء) باید ابزاری را به کار گیرد و از روش یا روش‌هایی پیروی کند.

## روش‌های فلسفی عبارتند از:

۱- **روش تاریخی:** فلسفه تعلیم و تربیت با سقراط یا بهتر بگوییم با مشاخره لفظی وی با سوفسطاییان آغاز می‌شود و این مشاخره همچنان ادامه دارد و نمی‌توان از حکمیت در آن طفره رفت هر چند چنین حکمیتی مستلزم آشنایی با اصطلاحات است. تاریخ فلسفه برای بعضی متکای فکر است و برای عده‌ای بهانه شانه خالی کردن از تفکر به شمار می‌رود. فلسفی بودن تاریخ در گرو دو شرط است: احترام گذاشتن به اندیشه مؤلفان و پرهیز از این که بگذاریم به جای ما بیندیشند.

**نکته ۸:** تاریخ فلسفه سودی دوگانه دارد: نخست اجازه می‌دهد که مسایل را مطرح کنیم. پیچیده‌ترین پرسش‌ها را که غالباً مهم‌ترین آن‌ها نیز هست به تفکری چندین صد ساله همراه با توضیح تبدیل کنیم. دوم آن که احساس‌های مبهم و احیاناً متناقضمان را برای ما مکشوف می‌کند.

۲- **روش تأمل و بازنگری:** این روش عبارتست از این که بررسی را با نتایج حاصله توسط علوم تربیتی آغاز کنیم و از خود بپرسیم که نتایج مذکور در چه شرایطی و در کدام چهارچوب حاصل شده‌اند. این روش منشاء واحدی ندارد و موفقیتش بیشتر از آن جهت است که خبرگان، پژوهشگران و فیلسوفان را در تفکر راجع به موضوع واحدی سهیم می‌کند.

۳- **روش تحلیل منطقی:** عبارتست از مورد سؤال قرار دادن سلسله براهین و استدلال‌های تربیتی، تعریف اصطلاحات، تحلیل قواعد و بررسی شیوه استدلال آن‌ها تا جایی که به آشکار کردن ابهامات و تضادها بینجامد. تحلیل منطقی به ما اجازه می‌دهد بسیاری از مفاهیمی را که استعاره‌هایی بیش نیستند از نو بازسازی کنیم و غایات علی یا ضمنی را که در هر گفتار به تعلیم و تربیت نسبت داده می‌شود آشکار کنیم.

**نکته ۹:** تحلیل منطقی هیچ‌گونه تألیفی به دنبال ندارد و با طرد هرگونه قضاوت ارزشی و با اکتفا به روشن‌تر کردن مطالب همه چیز را به حال خود رها می‌کند. چنین هدفی را برای فلسفه در نظر گرفتن به مثابه‌ی امضای دفن آن است.

۴- **روش برهان خلف:** خوشبختانه می‌توان روش تحلیل منطقی را با روش برهان خلف تکمیل کرد.

در این روش به جای معنای آنچه می‌خواهند بگویند معنای آنچه درصدد انجام آن هستند مورد پرسش قرار می‌گیرد. این روش آنچه را که می‌اندیشیم آشکار می‌کند نه آنچه را که باید بیندیشیم.

محدودیت این روش در این است که متکی بر توافق در یک جامعه و یک فرهنگ است. وجود چنین توافقی در فرهنگ‌های دیگر تردیدآمیز است.

۵- **روش جدل:** آیا مناسب‌ترین روش برای دستیابی به ترکیب مطلوب در قلمرو هدف‌های تعلیم و تربیت روش دیالکتیک نیست؟

باید به خاطر داشت که این روش کار خود را با تضادهای موجود در افکار و نظریه‌ها آغاز می‌کند و نشان می‌دهد که هر تصویری با توجه به نارسایی واقعی‌اش ما را به تصور مخالف ارجاع می‌دهد و مابینت آن‌ها جز با ترکیبی از لحاظ کیفیت متفاوت که جنبه‌های واقعاً مثبت همه موضوعات پیشنهادی را با یکدیگر تلفیق کند از بین نمی‌رود.

جدل را نه فقط طرفداران مارکس بلکه جان دیویی هم به کار می‌برد. در واقع سراسر فلسفه تعلیم و تربیت دیویی با تضادهای سنتی شروع می‌شود. تضاد بین رشد طبیعی و نفوذ اجتماعی، تجربه، تفکر مجرد و... که می‌توان این تضاد را با ترکیب فراگیری که همیشه نزد دیویی به تداوم بازمی‌گردد مرتفع کرد. به نظر ارسطو برای رد کردن فلسفه هم، باید به خود فلسفه رجوع کنیم.

رابطه نزدیکی بین آموزش و پرورش و فلسفه وجود دارد. آموزش، سپردن دانستنی‌ها به دیگران می‌باشد اما دانستنی‌ها تنها آنگاه سودمندند که به کار آیند و آموزش آنگاه به کار می‌آید که زمینه‌ای برای پدید آمدن تغییری در نوآموز گردد چنان که او را به انجام کارهایی توانا سازد و بر دایره امکان‌های او بیفزاید یعنی زمینه‌ای گردد برای پرورش که همانا به کار آمدن توانایی‌هاست.

**نکته ۱۰:** پرورش، شکوفایی توانایی‌ها و استعداد‌های درونی است و معنای اصلی تربیت انسانی نیز کشاندن آدمی به سوی ارزش‌ها می‌باشد.



## تفاوت تعلیم و تربیت و عادت دادن

تعلیم و تربیت معنای متفاوتی با عادت دادن یا بار آوردن دارد. برای فهم دقیق‌تر این مطلب به جدول زیر توجه کنید.

### تعلیم و تربیت

تعلیم و تربیت	بار آوردن (عادت دادن)
۱- تعلیم تربیت همراه با فهم است. توسعه عادات، تشکیل مهارت‌ها، کسب معلومات و ایجاد عادات همه از روی فهم و درک صورت می‌گیرند.	۱- فرد بدون توجه و آگاهی به تکرار مسأله‌ای می‌پردازد یعنی با درک و فهم توأم نیست و فرد تنها با تکرار امری را به ذهن خود وارد می‌سازد یا مهارت‌هایی را کسب می‌کند.
۲- تعلیم و تربیت همراه با تعقل است. فرد نه تنها امر مورد یادگیری را درک می‌کند بلکه خود شخصاً به بررسی و انتقاد می‌پردازد و آنچه را منطقی و مستدل تشخیص داد می‌پذیرد. تعقل یا استدلال در هر مورد اساس کار یادگیرنده را تشکیل می‌دهد.	۲- در عادت دادن، محدودیتی خاص رشد فرد ایجاد می‌شود و عمق شخصیت او تحت تأثیر یادگیری قرار نمی‌گیرد.
۳- در تعلیم و تربیت، یادگیری قابل پیش بینی نیست. معلم یا استاد نمی‌تواند آنچه را که شاگرد استنباط خواهد کرد پیش‌بینی کند و یادگیرنده طبق استنباط و درک خود امری را می‌پذیرد و یا رد می‌کند. این نوع یادگیری فرد را برای فراگیری امور بیشتر آماده می‌سازد و در این زمینه رشد او را محدود نمی‌سازد.	۳- فرد به وسیله تمرین، تکرار و تلقین در خواندن مطلبی یا تکرار اعمالی و مجاورت میان دو پدیده، امور گوناگون را می‌آموزد یعنی فرد از طریق عکس‌العمل مشروط می‌آموزد.
	۴- در عادت دادن، امکان پیش بینی یادگیری وجود دارد و از قبل مشخص است چه چیزی باید آموخته شود.

**کلمه مثال ۳۵:** انضباط از جمله مفاهیمی است که در نوشته‌های کدام صاحب‌نظر تعلیم و تربیت فراوان از آن بحث شده است؟

(۴) دیویی

(۳) موریس

(۲) برودی

(۱) ماکارنکو

پاسخ: گزینه «۱» انضباط از نظر ماکارنکو محصول مجموعه فعالیت‌های تربیتی است.

## هدف‌های تربیتی

مسأله هدف‌ها و نقش آن‌ها در کارهای روزمره مؤسسات تربیتی، انتخاب هدف‌های اساسی و توجه به منابع هدف‌های تربیتی مستلزم بررسی عمیق و اساسی است. در تعیین هدف‌ها دو منبع اساسی، فرد و جامعه را باید در نظر گرفت. در زمینه فردی، رشد فرد و احتیاجات او در هر دوره و مشکلاتی که فرد در هر مرحله با آن‌ها روبه‌روست باید در نظر گرفت و از لحاظ اجتماعی، فلسفه اجتماعی جامعه، میراث فرهنگی، اجتماع، جریان‌های جمعی، احتیاجات اساسی جامعه پایه و اساس اجتماعی هدف‌های تربیتی را تشکیل می‌دهند. علاوه بر این دو منبع، تحقیقات علمی در رابطه با رفتار انسانی (فردی - اجتماعی) باید مدنظر مریبان باشد.

**نکته ۲۲:** هدف‌های تربیتی در تعیین جهت کار شاگرد و معلم در هماهنگ ساختن فعالیت‌های آموزشی، در ارزیابی پیشرفت امور تعلیمی و تربیتی در انتخاب روش‌های گوناگون، در پیشرفت شاگرد و معلم و در انتخاب و سازمان دادن مواد درسی تأثیر فراوان دارند.

هدف‌های تربیتی باید موجبات رشد افراد را فراهم سازند. آن‌چه که رشد فرد را محدود می‌سازد نباید به عنوان هدف انتخاب گردد. هدف‌های تربیتی باید تمام جنبه‌های شخصیت فرد را دربرگیرند. محدود کردن هدف‌ها به جنبه‌ی عقلانی، آن‌هم به صورت حفظ و به خاطر سپردن مطالب برخلاف اصول تعلیم و تربیت است. هدف‌های تربیتی باید دارای شرایطی باشند ۱- قابل فهم باشند مبهم و پیچیده نباشند ۲- انعطاف‌پذیر باشند. ۳- قابل اجرا باشند. از نظر دیویی نخستین ملاک تشخیص هدف تربیتی معتبر این است که زاینده فعالیت‌های جاری باشد. در واقع از آنجا که او معتقد است که تربیت خود فی‌نفسه هدف است و هیچ هدف ثابت دیگری ندارد از این رو باید هدف‌هایش را از فعالیت‌ها و ایده آل‌های روزمره زندگی اخذ کند.

**نکته ۳۳:** میزان‌های انتخاب هدف‌ها از نظر دیویی عبارتند از: ۱- رابطه هدف با شرایط موجود در موقعیت یعنی هدف باید نتیجه و حاصل شرایط موجود باشد. ۲- هدف باید قابل انعطاف باشد. ۳- هدف نباید محدودکننده باشد.

اگر قرار است هدف‌ها با ایده‌آل‌های دموکراتیک سازش داشته باشند، نمی‌توان بعضی از این هدف‌ها را موافق با این ایده‌آل‌ها و برخی را مخالف با آن‌ها انتخاب کنیم. در هر صورت توافق هدف‌ها شرط اساسی موفقیت در فعالیت‌های تربیتی است.

از نظر اوکانر آنچه واقعاً جنبه تربیتی دارد تقویت روح انتقادی است و اولیچ تا حدی ارزش‌های انسانی را جزء جنبه‌های مهم تعلیم و تربیت به حساب می‌آورد. در جدول زیر خلاصه‌ای از نظرات چند فیلسوف در مورد هدف‌های تربیتی بیان می‌شود.

### مقایسه هدف‌های تربیتی

از نظر دیویی	از نظر اوکانر	از نظر اولیچ
۱- هدف تربیتی باید نتیجه و حاصل شرایط موجود باشد.	۱- هدف تربیتی باید حداقل مهارت‌های لازم را در افراد برای کسب مهارت و موقعیت در جامعه ایجاد کند.	۱- هدف تربیتی باید کفایت در یادگیری ایجاد کند.
۲- هدف تربیتی باید قابل انعطاف باشد.	۲- هدف تربیتی باید افراد را برای حرفه آماده کند.	۲- هدف تربیتی باید افق دید افراد را گسترش دهد.
۳- هدف تربیتی نباید محدودکننده باشد.	۳- هدف تربیتی باید روح انتقادی در فرد ایجاد کند.	۳- هدف تربیتی باید عادت به استفاده کامل از منابع انسانی را فراهم کند.
	۴- هدف تربیتی باید در فرد برای کسب معرفت ایجاد علاقه کند.	۴- هدف تربیتی باید بین مدرسه و جامعه ارتباط ایجاد کند.
۵- هدف تربیتی باید به این امور را پدیدار کند.	۵- هدف تربیتی باید توجه به دیگر مؤسسات تربیتی و حس قدردانی نسبت به این امور را پدیدار کند.	۵- هدف تربیتی باید توجه به دیگر مؤسسات تربیتی را فراهم کند.

کج مثال ۳۶: از نظر دیویی، تربیت چگونه است؟

- (۱) تربیت فی‌نفسه هدف است و هیچ هدف ثابت دیگری ندارد.  
 (۲) تربیت وسیله‌ای برای رسیدن به هدف است.  
 (۳) تربیت، امکان پیش‌بینی یادگیری است.  
 (۴) تربیت محدودیتی در رشد افراد است.

پاسخ: گزینه «۱» از نظر جان دیویی تربیت فی‌نفسه هدف است و هیچ هدف ثابت دیگری ندارد.

کج مثال ۳۷: همه گزینه‌ها به جز گزینه ..... خصوصیات تربیتی از نظر جان دیویی می‌باشد.

- (۱) هدف باید قابل انعطاف باشد.  
 (۲) هدف نباید محدودکننده باشد.  
 (۳) هدف باید نتیجه و حاصل شرایط موجود باشد.  
 (۴) هدف باید عدم انعطاف‌پذیری را داشته باشد.

پاسخ: گزینه «۴» هدف از نظر جان دیویی باید قابلیت انعطاف داشته باشد.

کج مثال ۳۸: هدف باید کفایت در یادگیری، افق دید گسترده و مرتبط با مدرسه و جامعه باشد. این جمله از کدام صاحب‌نظر تعلیم و تربیت است؟

- (۱) اولیچ (۲) اوکانر (۳) دیویی (۴) موریس

پاسخ: گزینه «۱» از نظر اولیچ هدف باید بین مدرسه و جامعه ارتباط ایجاد کند، افق دید افراد را گسترش دهد و کفایت در یادگیری ایجاد کند.

### هدف‌های اساسی تربیتی

تعلیم و تربیت دارای اهداف تربیتی بسیاری است. هدف‌های اساسی تربیتی عبارتند از:

- ۱- درک مفاهیم، اصول و مبانی در هر رشته
- ۲- آشنایی به روش‌های تحقیق در تمام رشته‌ها
- ۳- رشد قوه‌ی بیان
- ۴- تقویت میل به کنجکاوی و علاقه به پژوهش
- ۵- رشد طرز فکر انتقادی و ایجاد روح علمی در افراد
- ۶- درک ارتباط میان رشته‌های مختلف دانش بشری
- ۷- توجه به نقش علوم در زندگی
- ۸- شناسایی انسان، جهان و درک ارتباط انسان با خدا
- ۹- توجه به ارزش‌های انسانی و کوشش برای ایجاد همبستگی‌های بشری و تفاهم میان اقوام ملل
- ۱۰- ارزش‌های اخلاقی و معنوی

در کنار تعاریف متعدد ارائه شده از تربیت، مفاهیم دیگری چون آموزش و پرورش و بار آوردن نیز ارتباط نزدیکی با مفهوم تربیت دارند که در این جا به توضیح هر یک از آنها می‌پردازیم.

**آموزش:** آموزش عبارت از سپردن دانستنی‌ها به دیگران است. دانستنی‌ها در صورتی که زمینه‌ای برای تغییر و پرورش باشند، مفیدند. گرچه آموزش می‌تواند زمینه پرورش و تربیت باشد ولی با آن‌ها یکی نیست. این که آموزش زمینه تحول گردد یا نه بستگی به هدف و روشی دارد که در پیش می‌گیریم. مثلاً تلقین و تکرار نیز گونه‌ای روش آموزشی است که نه تنها زمینه‌ای برای تحول نیست بلکه محدود کننده آن است.

**پرورش:** پرورش یعنی شکوفاندن و به کار آوردن توانایی‌های درونی و استعدادهاى طبیعى. در کار پرورش، توانایی‌های نهانی پرورش یابنده اهمیت دارد و کار پرورش‌دهنده فراهم آوردن شرایط و آماده کردن زمینه این شکوفایی است. بدین طریق می‌توان از پرورش گل، گیاه، اسب و انسان صحبت کرد.

**بار آوردن:** بار آوردن مفهومی است برای پدید آوردن دگرگونی‌های معینی که ما آن را هدف می‌شماریم. در بار آوردن به طبیعت درونی توجه نمی‌شود. تفاوت پرورش و بار آوردن نیز در همین نکته است. پرورش فراهم آوردن زمینه برای نمایاندن توانایی‌هاست و بنیاد آن همانا فعالیت آزاد پرورش یابنده است. بار آوردن کاری است که بیشتر با فرمان دادن، تحصیل کردن، شکل دادن، پدید آوردن عادت‌ها و در نتیجه محدود کردن فعالیت آزاد و طبیعی همراه است و روش آن تلقین کردن و نیز واداشتن و بازداشتن است. آموزش زمینه ساز پرورش نیز با آموزشی که در خدمت بار آوردن است، متفاوت است. در هر تعریفی و در هر جایی ما باید از یک سری اصول پیروی کنیم و بر هر تعریفی چنین اصولی حاکم هستند و آموزش و پرورش نیز از این امر مستثنی نبوده به همین دلیل به شرح اصول آموزش و پرورش پرداخته می‌شود.

کج نکته ۳۴: اصل منشأ انتخاب روش است. «روش» راه یا طریقی است که بین اصول و هدف امتداد دارد و عمل تربیتی را منظم می‌گرداند و سبب می‌شود که معلم به هدفش برسد. رابطه میان مفاهیم مذکور را می‌توان چنین نشان داد:

اصل —————> هدف  
روش

کج مثال ۳۹: سپردن دانستنی‌ها به دیگران یعنی:

- (۱) بار آوردن (۲) آموزش (۳) پرورش (۴) تعلیم

پاسخ: گزینه «۲» آموزش عبارت از سپردن دانستنی‌ها به دیگران است.



### نظر برخی از فیلسوفان در باب فلسفه‌ی تعلیم و تربیت

\* جورج ال. نیوسام (۱۹۵۹): تا آن جا که می‌دانیم هنوز یک تعریف مورد توافق برای فلسفه در بین فلاسفه صورت نگرفته است. همچنین در مورد تعلیم و تربیت. اما محور اصلی مورد توافق فیلسوفان در قلمرو فلسفه آن است که فلسفه با مسائل انسانی سروکار دارد.

شاید فیلسوفان تعلیم و تربیت نیز به چنین توافقی درباره تعلیم و تربیت رسیده باشند. اگر نتوان در مورد تعریف فلسفه و تعریف تعلیم و تربیت به توافق رسید، در آن صورت هرگونه تلاشی برای ارائه یک تعریف از فلسفه تعلیم و تربیت بی‌نتیجه خواهد بود.

\* جوناس اف. سولتیس (۱۹۸۸): می‌کوشد تا فلسفه تعلیم و تربیت را در سه بعد معرفی کند تا به دیدگاه جامعی برسد.

**الف - بعد شخصی:** مجموعه‌ای است از عقاید شخصی درباره کارهایی که انجام آن‌ها در تعلیم و تربیت خود ارزشمند است. فایده این بعد آن است که یک رضایت خاطر، احساس معنی، هدفداری و تعهد شخصی برای مربیان و دست‌اندرکاران تربیت حاصل گردد.

**ب - بعد حرفه‌ای:** از شیوه‌های برنامه‌ریزی برای آموزش و پرورش فراتر می‌رود و راه‌های برخورد با مسائل فکری و هنجاری آموزش و پرورش را شامل می‌شود. او این بعد را «خدمتگزار» عمل تربیتی می‌داند. فیلسوف در این بعد به منزله‌ی پزشک است.

**ج - بعد عمومی:** معطوف به هدایت و راهنمایی عمل بسیاری از افراد است، یعنی فلسفه چگونه بودن و چگونه شدن و چگونه زیستن افراد است.

**مفهوم انسان:** دکتر هوشیار نکته قابل توجهی که درباره‌ی انسان اظهار می‌دارد، اختلاف انسان با حیوان است و معتقد است که انسان به کمک عقل نظری می‌تواند ماورای محسوسات و مشاهدات خود سیر کرده و به تشکیل معانی کلی و تعریف جزئیات اقدام نماید. **ارسطو و کانت** هر دو معتقد به وجود عقل نظری در انسان بوده‌اند.

### مراتب حیات انسان از نظر دکتر هوشیار

**۱- مرحله اول حیات سایقی:** اعمال کششی یا سایقی غیر از اعمال ارادی است و منشأ آن‌ها از اراده جدا می‌باشد. فعل ارادی با آگاهی و استشعار همراه است و از روی نظم و قصد اجرا می‌گردد، در صورتی که اعمال کششی کارهایی است که بدون آگاهی انجام می‌گیرد و منشأ آن‌ها قسمت‌های ناآگاه نفس می‌باشد. کشش حالتی است که غرایز در آن به فعالیت در می‌آیند. کشش‌ها دوگونه‌اند:

۱- کشش‌های متعددی که روان انسان را به سوی امور خارجی سوق می‌دهند. ۲- کشش‌های منعکس که انسان را متوجه درون خود می‌سازند.

**سایق‌های متعددی عبارتند از:**

**الف- سایق جذب و دفع:** که باعث جلب منفعت و دفع مضرت می‌شود و با کمک سایر امور نفسانی انسان را متوجه عالم خارج می‌سازد.

**ب- سایق انجام کار و سایق سودمندی ج- سایق فعالیت د- سایق قدرت و- سایق زندگی برای تغذیه**

**سایر دانشمندان تقسیمات دیگری برای کشش‌ها ذکر می‌نمایند که عبارتند از:**

**۱- سایق صیانت نفس:** در موارد گرسنگی، تهیه پناهگاه، ذخیره کردن آذوقه و سایر فعالیت‌های شبیه به این‌ها ظاهر می‌گردد.

**۲- سایق فعالیت و اشتغال:** در موارد بازی، تقلید، ورزش‌ها، کارهای دستی و امثال آن جلوه‌گر می‌شوند.

**۳- سایق شهوت:** در معنی خاص برای تولیدمثل فعالیت می‌کند و در معنی عام در مواردی چون محبت به دیگران، زینت‌آرایی، پیروی از آرزوهایی که هدف معینی ندارند، بی‌خبری از خود و توجه کامل به دیگران ظاهر می‌شود.

**۲- مرحله دوم: اراده‌ی مسبوق به کشش:** در این مرحله تجربیات طفل او را از قید «آن» رها می‌سازد و فعالیت‌های او از جنبه انعکاسی یا اجباری وارد مرحله اختیار و انتخاب می‌شود. در این مرحله فرد از روی قصد و نقشه برای نیل به هدف معین اقدام می‌کند و قوه تفکر و قضاوت در او رشد می‌نماید و خود را تا اندازه‌ای از قید سایق‌ها یا کشش‌ها می‌رهاند و بین فعالیت‌ها انتخاب به خرج می‌دهد و راه معینی را در نظر می‌گیرد. دکتر هوشیار رغبت را تظاهر حیات سایقی و اراده می‌داند و معتقد است که رغبت نتیجه درک ارزش است و هر ارزشی را که انسان درک می‌کند رغبتی در او به وجود می‌آید. از نظر دکتر هوشیار کار مهم آموزش و پرورش فراهم ساختن ادراک ارزش و تحصیل رغبت و تحریک اراده است. در مراحل ابتدایی حیات، حالات عاطفی مثل خوشی و رنج وسیله ادراک ارزش هستند، ولی به تدریج که فرد رشد می‌کند و وارد مراحل بعدی حیات می‌شود، تعقل و تفکر باعث ادراک ارزش خواهد شد.

**نکته ۳۵:** دکتر هوشیار گاهی اصل را به معنای «محرک» استعمال می‌کند و برای محرک دو معنی قایل می‌شود که یکی علت وجود اراده و دیگری موضوع یا شیء مورد توجه است.

کلمات سایق، محرک، رغبت و هدف جنبه‌های مختلف یک رفتار را تشکیل می‌دهند، که هر یک از این کلمات معنای خاصی دارند.

**سایق‌ها را به دو دسته تقسیم می‌کنند:**

**سایق اولی:** این سایق در اثر احتیاجات مستقیم موجود زنده به وجود می‌آید. تمایلی است که موجود زنده در نشان دادن عکس‌العمل معینی در مقابل محیط خود بدون دخالت تجربه از خویشتن ظاهر می‌سازد.

**سایق ثانوی:** به آن دسته از محرک‌هایی گفته می‌شود که از راه تجربه و تربیت کسب می‌گردد.

بعضی سایق را جنبه نظری یا تئوریک محرک می‌دانند که در موقع پیدایش احتیاج در فعالیت‌های موجود زنده ظاهر می‌گردد.





در این مرحله از حیات، خرد و عقل، حاکم بر اعمال و رفتار انسان است و حالت حیوانی انسان که در اثر کشش‌ها یا سابق‌ها در افراد به وجود می‌آیند و هم‌چنین آن چه که جامعه در فرد ایجاد کرده است هر دو تحت تأثیر من خردمند یا اندیشمند قرار دارند. انسان در این مرحله، از جنبه‌های حیوانی و از اجتماع گریزان است. در این مرحله از حیات، فرد ممکن است اراده خود را تسلیم کشش‌ها سازد و آن‌ها را تقویت کند یا این‌که خود را مطیع عقل و خرد خویش قرار دهد.

**کلمه مثال ۴۲:** مراتب حیات انسان از نظر دکتر هوشیار شامل چه مراحل است؟

- (۱) حیات سایقی، اراده‌ی مسبوق به کشش - اراده مسبوق به خرد  
(۲) اراده مسبوق به کشش - اراده مسبوق به خرد - حیات سایقی  
(۳) اراده مسبوق به کشش - حیات سایقی - اراده مسبوق به خرد  
(۴) اراده مسبوق به خرد - حیات سایقی - اراده مسبوق به کشش

پاسخ: گزینه «۱» مراتب حیات از نظر دکتر هوشیار عبارتند از: حیات سایقی - اراده مسبوق به کشش - اراده مسبوق به خرد.

## اصول از نظر دکتر هوشیار

اصل گاه به معنای ریشه و گاه به معنی خاستگاه و بنیاد چیزها و باشنده‌ها، گاه بنیاد اندیشه‌ها و گاه بنیاد کردارهاست. «هرکسی کو دور ماند از اصل خویش...».

**نکته ۳۶:** بنیاد کردارها، اصل‌های آموزش و پرورش و اصل‌های اخلاقی و بنیاد اندیشه‌ها، اصل‌های منطقی و ریاضی می‌باشد.

در ارتباط اصل معرفت با اصل رفتار دو نکته قابل بحث در نوشته‌های دکتر هوشیار به چشم می‌خورد:

- ۱- تعلیم و تربیت به لحاظی عبارت است از تحویل و انتقال سرمایه‌ی تمدن از نسلی به نسل دیگر که خود موجب تراکم و ترقی تمدن می‌باشد.
- ۲- ملازمه رفتار با شعور و آگاهی است. دکتر هوشیار در این باره اعتقاد دارد که «رفتار تنها بر عمل افراد انسان نسبت به هم به صورتی که همراه با استعمار (آگاهی) باشد اطلاق می‌گردد.» به عبارتی «اصل معرفت را که استعمار باشد ملزوم رفتار» می‌داند.

استاد **ماکدوگال** رفتار را چنین تعریف می‌نماید: «فعالیت‌های جسمانی که در آن‌ها پدیده‌های فیزیکی خود را ظاهر می‌سازند.»

دکتر هوشیار تعریف تعلیم و تربیت را از نظر امیل دورکیم به شرح زیر بیان می‌دارد: دورکیم تربیت را عبارت از عملی می‌داند که نسل بالغ دربار نسل که هنوز برای زندگی اجتماعی قادر نیست معمول می‌دارد. هدف تربیت این است که در خردسالان بعضی حالات جسمانی، عقلانی و اخلاقی را ترقی دهند و آن‌ها را برای زندگی در جامعه سیاسی و در محیط مربوط به خود ایشان مهیا سازند.

با توجه به این تعریف دورکیم انسان تربیت شده را دارای دو وجود می‌داند: ۱- وجود شخصی و فردی ۲- وجود اجتماعی. او هدف تعلیم و تربیت را ایجاد وجود اجتماعی در شخص می‌داند.

**نکته ۳۷:** ایرادی که دکتر هوشیار نسبت به نظر دورکیم بیان داشته این است که اگر حس تفرد (وجود فردی) را ذاتی انسان بدانیم، حس

اجتماعی (وجود عاطفی) را نیز باید از امور ذاتی آدمی فرض کنیم. نکته دوم این که بدون تردید بچه‌ها عقاید اجتماعی، مذهبی، اخلاقی و سنن ملی را در اثر آمیزش با بزرگ‌ترها یا همسن‌های خود فرامی‌گیرند و نمی‌توان این‌گونه امور را امور ذاتی برای فرد انسان فرض کرد.

انتقاد دکتر هوشیار به نظر «آگوست کنت» که انسان را از لحاظ فردی خوابی و خیالی می‌داند صحیح است. آگوست کنت بیش‌تر به جنبه اجتماعی انسان اهمیت می‌دهد.

باید دانست که انسان فردی است که در اجتماع زندگی می‌کند جدا کردن این دو جنبه از هم و یا مورد غفلت قرار دادن یکی از این دو جنبه صحیح نیست. جنبه فردی و جنبه اجتماعی انسان دو جنبه مختلف شخصیت وی را تشکیل می‌دهند.

**نکته ۳۸:** دکتر هوشیار اصل را به معنی ملاک و مبنای کار و عمل شاگرد و معلم به کار می‌برد به عبارت دیگر اصول هم عبارت از تکیه‌گاه‌های

نظری است که از عوامل موجود در حیات استخراج شده است و هم آن را به عنوان ملاک عمل باید در نظر گرفت.

در اینجا مقصود از اصل جستجوی آن‌گونه مبانی عقلانی و آن‌گونه مقیاس‌هاست که به وسیله آن می‌توان در هر مورد با کمال سهولت رفتار پرورشی مطلوب کرد. رفتاری که به وسیله آن می‌توان هر وضع خاصی تربیتی یعنی هر طفل را از موقف مخصوص خود به هدف مطلوب رساند.

دکتر هوشیار مقام اصول را در فرآیند تربیت و موقع دقیق آن را در موقعیت‌های تربیتی این‌گونه مشخص می‌کند: تعلیم و تربیت فعل و انفعالی است میان دو قطب سیال که مسبوق به اصلی و متوجه به هدفی و مستلزم طرح و نقشه‌ای می‌باشد. یعنی باید اصول این فعل و انفعال‌ها نیز بدون تردید متوجه و مربوط به منظور و هدف معینی باشد یا اینکه باید گفت: هر هدفی دارای اصل مربوط به خود یا مجموعه اصولی است. هرگاه ربط میان اصل تربیت و هدف معین نباشد و برای هدفی که مطلوب ماست از اصل متناسب به آن بیرون نرویم اشکالاتی را که در جریان آموزش و پرورش رخ می‌دهد و تحت عنوان «تناقض» از آن‌ها یاد خواهیم نمود نمی‌توان حل کرد.

**کلمه مثال ۴۳:** کدام اندیشمند فلسفی «انسان را از لحاظ فردی خوابی و خیالی می‌داند»؟

- (۱) کنت (۲) دورکیم (۳) دیویی (۴) دکارت

پاسخ: گزینه «۱» آگوست کنت انسان را از لحاظ فردی خوابی و خیالی می‌داند و بیشتر به جنبه اجتماعی انسان اهمیت می‌دهد.

دکتر هوشیار معتقد است که اصول آموزش و پرورش کشف کردنی است نه وضع کردنی. اما غفلت از این نکته تعلیم و تربیت را به انحراف کشانده است: تا نیمه قرن نوزدهم نظریه‌های تعلیم و تربیت بر اثر القائات روانشناسی قوی که در آن دوره رواج تام داشت و تحت تأثیر صاحب‌نظران پرنفوذی چون فردریک هربارت، معلم و برنامه را محور فعالیت‌های تربیتی فرض کرده انتظار داشتند که مورد تربیت خود را بر مقتضیات برنامه و توقعات معلم منطبق کنند و چون حقاً از مورد تربیت انتظار همفکری نداشتند، ناگزیر اصول تعلیم و تربیت را وضع و توسط معلم به متعلم دیکته می‌کردند.

### خصوصیات اصل:

۱- اصول را نمی‌توان وضع کرد، یعنی اصول مانند بعضی از مقررات و قوانین وضع کردنی نیستند، یعنی یک یا چند نفر نمی‌توانند دور هم جمع شوند و با مذاکره و تبادل نظر اصولی را برای تعلیم و تربیت وضع نمایند بلکه باید این اصول را از راه مطالعه منابع آن (حیات انسان) کشف و استخراج نمود.

۲- اصول اموری عینی و واقعی هستند. در اینجا امر عینی یا خارجی در مقابل امر مطلق و نسبی قرار می‌گیرد. به عنوان مثال اصل سندیت و مرجعیت معلم را به عنوان امر عینی «همیشه و همه‌جا» قابل اعتبار می‌داند.

۳- اصول قابل تعمیم نیستند. حد فاصل اصل و قانون تعمیم نداشتن اصل است در هر زمان و بر هر فرد.

در بیان دو خصوصیت اخیر تناقضی وجود دارد. از یک طرف اصل امری عینی و خارجی بیان شده است و از طرف دیگر در بحث راجع به اصل و قانون تعمیم نداشتن اصل را در هر زمان و نسبت به هر فرد ذکر می‌نماید. معمولاً فلاسفه «عینی بودن» را در مقابل «ذهنی بودن» قرار می‌دهند. شاید منظور دکتر هوشیار از عینی بودن اصول این است که نمی‌توان آن را از روی درک و نظر فردی به‌دست آورد، بلکه باید آن‌ها را کشف کرد. عینی بودن با قابلیت تعمیم در زمان‌ها و مکان‌های مختلف لازم‌الزمای ندارد. یعنی هر چیزی که عینی و خارجی باشد لازم نیست که در همه جا و همیشه قابل تعمیم باشد. مراد از روش در این مورد طریقه‌ای است که میان اصل و هدف امتداد دارد و عمل تربیتی را منظم و متصل به هدف و منظور مری می‌کند. روش کار نشان می‌دهد که چگونه می‌توان از اصل یا اصولی استفاده کرد و به هدف رسید. هدف آموزش و پرورش از طریق اصول و روش‌های مربوط به آن تحقق پیدا می‌کند.

**منابع اصول:** دکتر هوشیار منبع اصول را به طور واضح بیان نمی‌نماید. گاهی برای پیدا کردن اصول تعلیم و تربیت مطالعه زندگی فردی و جمعی نوع انسان را توصیه می‌نماید. بدون این که توضیح دهد که منظور وی از زندگی فردی و جمعی چیست. او زمانی منبع اصول را عوامل موجود در حیات انسان می‌داند. در جای دیگر منبع اصل را انتظارات مردم از مری ذکر می‌نماید و درباره‌ی این انتظارات می‌گوید: «آن چه در هر حال باید از معلم و طبیعتاً از دستگاه تربیتی انتظار داشت این است که در هر مورد مثلاً از خود سؤال کند چه اصلی را در فلان موقع باید به کاربرد تا به هدف مطلوب رسید و هیچ وقت بی‌حساب هر اصلی را در هر وضعی به کار نیندد و اطلاع جامعی در مورد فرهنگ عصر خود و در باب روان طفل داشته باشد.»

**روش پیدا کردن اصول:** دکتر هوشیار مدعی است که از راه «تجربه» می‌توان اصول آموزش و پرورش را به‌دست آورد. اما در تمام کتاب خود در مورد جنبه‌های روانی انسان و اصول مربوط به آن‌ها فقط به ذکر چند تجربه یا آزمایش بسنده کرده است و با استفاده از نظریات شخصی بعضی از مریبان، اصول را روشن نموده است. از نظر دکتر هوشیار کشف اصول تعلیم و تربیت مستلزم بررسی دقیق جنبه‌های روانی، اجتماعی و فرهنگی حیات انسان است.

کج مثال ۴۴: از جمله خصوصیات اصل این است که ..... .

۲) امور ذهنی و واقعی هستند

۱) مانند قوانین و مقررات وضع کردنی هستند

۴) امور عینی و مطلق هستند

۳) قابل تعمیم نیستند

پاسخ: گزینه «۳» اصول را نمی‌توان مانند بعضی از قوانین و مقررات وضع کرد. اموری عینی و واقعی هستند و قابل تعمیم نیستند.

## دسته‌بندی اصول تعلیم و تربیت

### اصول تعلیم و تربیت از نظر نگارنده

اصول تعلیم و تربیت از نظر نگارنده مفاهیم، نظریه‌ها و قواعد نسبتاً کلی است که در بیش‌تر موارد صادق است و باید راهنمای مریبان، معلمان، مدیران، اولیاء فرهنگ و والدین دانش‌آموزان در کلیه اعمال تربیتی باشد. این اصول مبتنی بر تعالیم دینی و تحقیقات روانشناسی، جامعه‌شناسی، فرهنگی و نظریات مریبان بزرگ و دانشمندان تعلیم و تربیت است. باید توجه داشت که تعلیم و تربیت غیر از روانشناسی است.

تعلیم و تربیت از رشته‌های مختلف مثل روانشناسی رشد، روانشناسی یادگیری، روانشناسی مربوط به دوره بچگی یا روانشناسی بلوغ استفاده می‌کند و اصولی را که روانشناسان بزرگ در این موارد پیدا می‌کنند، مبنای کار و فعالیت تربیتی خود قرار می‌دهد. مری در هر دوره باید احتیاجات مربوط به آن دوره را در نظر گیرد و خصوصیات رشد افراد را در دوره‌ی معین مطالعه کند. از این لحاظ مری باید از روانشناسی کمک گیرد اما در هر دوره فرد در اجتماع زندگی می‌کند. زندگی جمعی نیز به نحوی در افکار و اعمال افراد تأثیر دارد. بنابراین مری باید تا حدودی با تحقیقات جامعه‌شناسی آشنا باشد. در هر اجتماع فلسفه اجتماعی خاصی حاکم بر آداب و رسوم، افکار، عقاید، عادات و تمایلات مردم آن جامعه است. تعلیم و تربیت علاوه بر این که باید انعکاسی از فرهنگ و فلسفه اجتماعی جامعه باشد، در قبال فرهنگ نیز وظیفه خاصی به عهده دارد. بنابراین بررسی جنبه‌های فرهنگی هر جامعه برای مریبان ضروری است. علاوه بر تحقیقات روانشناسی، جامعه‌شناسی و فرهنگی نظریات مریبان بزرگ و فلاسفه تعلیم و تربیت مینا و اساس عمده کار مریبان را تشکیل می‌دهد. تحولاتی که در شئون مختلف تربیتی حاصل شده است. بیش از هر چیز نتیجه آراء و نظریات مریبان بزرگ چون **پستالوتسی، فروبل، اسپنسر و دیویی** است.



## اصول با توجه به تحقیقات روانشناسی

### اول - اصولی که بر تحقیقات مربوط به رشد مبتنی است:

- بعضی از مربیان، تعلیم و تربیت را از لحاظی رشد یا راهنمایی جنبه‌های مختلف رشد شخصیت انسان می‌دانند. اصولی که در رابطه با رشد مطرح شده عبارتند از:
- ۱- رشد عبارتست از یک تغییر دایمی که همراه با پیشرفت بوده و به طور منظم در زمینه و طرح معینی صورت می‌گیرد.
  - ۲- رشد به صورت تغییرات تدریجی در رفتار فرد یعنی در افکار، عادات، تمایلات، احساسات و اعمال روزمره او ظاهر می‌گردد.
  - ۳- رشد در هر دوره مشکلات و مسایل خاصی برای افراد به وجود می‌آورد که مربی باید در هر دوره مشکلات و مسایل افراد را در نظر بگیرد و در حل آن‌ها به افراد کمک کند.
  - ۴- رشد در جنبه‌های مختلف شخصیت انسان صورت می‌گیرد. آثار رشد در جنبه‌های بدنی، عقلانی، اجتماعی، عاطفی، اخلاقی، دینی و هنری افراد انسان ظاهر می‌گردد.
  - ۵- رشد افراد، مختلف است. بچه‌ها از نظر زمینه ارثی، وضع خانوادگی، موقعیت شغلی والدین، وضع اجتماعی، امکانات مالی، هوش، استعداد بدنی و سایر جنبه‌های مختلف رشد با هم فرق دارند. بنابراین معلم باید به توجه به این موارد فرصت‌های لازم تربیتی را برای آن‌ها ایجاد نماید.

### دوم - اصولی که مبتنی بر احتیاجات اساسی افراد است:

- ۱- **احتیاجات بدنی:** تأمین احتیاجات بدنی از قبیل احتیاج به غذا، آب، هوا، فعالیت‌های عضلانی و محافظت بدن در مقابل حوادث در تأمین بهداشت روحی فرد تأثیر فراوان دارد. بنابراین معلم باید برنامه تعلیماتی خود را طوری ترتیب دهد که در بچه‌ها عادات و تمایلات مناسب جهت رشد قوای بدنی به وجود آورده و اطلاعات لازم را در این زمینه در اختیار ایشان بگذارد.
- ۲- **احتیاجات روانی:** از نظر روانشناسان احتیاج روانی به اندازه احتیاجات بدنی در تأمین بهداشت جسمانی و روحی تأثیر دارد. مهم‌ترین این احتیاجات عبارتند از:
  - الف- احتیاج به محبت: این احتیاج در هر مرحله از زندگی وجود دارد. این احتیاج برای کودکان بیش‌تر محسوس است. زیرا از محیط گرم و محبت‌آمیز خانه به مدرسه وارد می‌شوند.
  - ب- احتیاج به بستگی و تعلق به گروه: افراد انسان در هر مرحله از رشد میل دارند که به گروه یا دسته‌ای تعلق داشته باشند و به عنوان یک عضو از طرف گروه پذیرفته شده باشند.
  - ج- احتیاج به بیان و ابراز وجود: هر فردی از افراد بشر میل دارد افکار، عقاید و هنر خود را در مقابل دیگران ابراز نماید. احتیاج افراد به بیان احساسات خود نیز مربوط به همین امر است. تأمین این احتیاج در تسکین آلام درونی فرد، در رشد قوه ابتکار و خلاقه افراد، در بالا بردن رشد اجتماعی آن‌ها و رعایت حقوق دیگران تأثیر به‌سزایی دارد.
  - د- احتیاج به امنیت، نظم و هدف: احتیاج به امنیت در جنبه‌های مختلف زندگی و داشتن هدف از جمله احتیاجات ضروری انسان است. مربی باید در تأمین این احتیاجات به بچه‌ها کمک کند. تعلیم دینی در تعیین هدف، در ایجاد امنیت و جهت دادن به فعالیت‌های انسان در زندگی نقش اساسی دارند.

### سوم - اصولی که مبتنی بر وظایف مربوط به رشد است:

- وظایف مربوط به رشد در دوره دبستان با دوره بلوغ فرق دارد. بنابراین اصول تربیتی مربوط به وظایف رشد را در هر دوره به طور جداگانه بررسی می‌نماییم.
- وظایف مهم مربوط به رشد در دوره دبستان عبارتند از:**

- ۱- توسعه نظر صحیح درباره خود به عنوان یک موجود رشدکننده: در این زمینه ایجاد عادات لازم برای توجه به بدن، پاکیزه نگاهداشتن آن، محافظت آن و توسعه نظر صحیح و واقعی درباره بدن، لذت بردن از استعمال و به کار بردن اعضا و اندام و داشتن نظر صحیح درباره امور جنسی ضروری است. از لحاظ تربیتی موفقیت در اجرای این وظیفه، شخصیت متعادلی در فرد به وجود می‌آورد.
- ۲- طرز به سر بردن با دیگران، ایجاد رفاقت و انتخاب رفیق و توسعه یک شخصیت اجتماعی: در مدرسه بچه‌ها طرز معاشرت با دیگران را فرامی‌گیرند و معلم کیفیت همکاری کودکان را با هم در بازی‌های مختلف به ایشان می‌آموزد.
- ۳- یادگیری نقشی که به عنوان یک فرد مذکر یا مؤنث از لحاظ اجتماعی به عهده افراد است: پسرها آن چه را که لازمه پسر بودن است و دخترها آن چه را که جامعه از آن‌ها انتظار دارد انجام دهند. معلمان باید بیش‌تر در مورد بچه‌هایی اقدام کنند که نتوانسته‌اند این وظیفه را در خانه یا ضمن تماس با بچه‌های دیگر فراگیرند.
- ۴- یادگیری مهارت‌های اساسی در خواندن، نوشتن و حساب کردن آنقدر که فرد بتواند در جامعه به سر برد.
- ۵- رشد مفاهیم و معانی اموری که بچه در زندگی روزمره با آن‌ها سروکار دارد: در یاد دادن مفاهیم باید از طریق حسی و از راه تجربه استفاده کرد. به طور کلی اساس برنامه دبستان‌ها در سال‌های اولیه باید بر تجربیات حسی قرار داشته باشد.
- ۶- توسعه و رشد یک قوه درونی که امور اخلاقی را تحت نظر قرار دهد، احترام به قوانین اخلاقی و توسعه مقیاس عقلی جهت ارزش‌ها: مدرسه از طریق بیان تعلیمات ساده دینی و رفتار پیشوایان معصوم، تعلیمات اخلاقی، تنبیه و پاداش توسط معلم یا گروه، مثال‌هایی که معلم بیان می‌کند و کسب تجربیات مختلف در میان گروه همسالان می‌تواند در وجدان خلقی و سطح اخلاق بچه‌ها تأثیر کند.
- ۷- اجراء استقلال شخصی: منظور این است که بچه مستقل بار آید و بتواند مستقلاً و بدون کمک والدین یا دیگران برای تربیت و اداره امور فعلی و امور مربوط به آینده خود طرح و نقشه تهیه نماید و به معرض اجرا درآورد.
- ۸- رشد و توسعه تمایلات نسبت به گروه‌ها و مؤسسات اجتماعی: در اجرای این وظیفه مدرسه باید به بچه‌ها کمک کند تا نسبت به پیروان مذاهب دیگر، آزادی گفتار و عقیده و سایر حقوق مدنی، تحمل و بردباری نشان دهند و حقوق و احترامات دیگران را نیز رعایت نمایند.



# مدرس‌ان شریف

## فصل سوم

### «مکاتب فلسفی»

#### مقدمه

منظور از مکاتب یا دبستان‌های فلسفی همان نظام‌های فلسفی است که از گردآوری افکار و عقاید عده‌ای از فلاسفه که پیرامون برخی از سؤال‌های بنیادی فلسفی در سه موضوع اصلی فلسفه، (متافیزیک، شناخت‌شناسی و ارزش‌شناسی) اندیشه کرده‌اند، به وجود آمده است که عده‌ای با آن موافق و گروهی نیز مخالف نظام‌های فلسفی هستند. عده‌ای معتقدند که نظام‌سازی در فلسفه هم به دلیل منحصر به فرد بودن هر فیلسوف و هم به دلیل پاسخ متفاوت فیلسوفان به سؤالات فلسفی و هم به دلیل شخصی بودن فلسفه کاری نارواست. به همین دلیل ترجیح می‌دهند به جای نظام‌های فلسفی به فلاسفه بپردازند. از سوی دیگر عده‌ای، علی‌رغم پذیرش دلایل فوق معتقدند، باز هم می‌شود برخی از اشتراکات را در نظرات فیلسوفان یافت و آن‌ها را حول یک نظام فلسفی گرد آورد. در عین حال آن‌ها معتقدند که انسان دارای ذهنی طبقه‌بندی‌کننده است و مطالعه و بررسی آراء و نظرات فیلسوفان متعدد کاری بس دشوار است، از این رو آن‌ها به نظام‌سازی روی آوردند. به عبارت دیگر دسته اول به **تمایزات** توجه دارند و دسته دوم به **تشابهات و اشتراکات**. هنگامی که شخصی مجموعه‌ای از پاسخ‌های نظام‌دار را در ارتباط با پرسش‌های اساسی فلسفه ارائه می‌کند، در واقع فلسفه‌ای را خلق کرده است. وقتی این آفرینش‌های فلسفی، تجزیه، تحلیل و مقایسه می‌شوند، درمی‌یابیم که می‌توان آن‌ها را بر مبنای شباهت‌هایی که در رابطه با مسائل معین دارند، گروه‌بندی و یا طبقه‌بندی کرد. البته، معیارهای قابل قبول همگانی برای طبقه‌بندی مناسبی که بتوان از طریق آن، اندیشه‌های فلسفی را به طور قطع و مسلم در گروه‌ها و یا مکاتب خاصی جای داد، وجود ندارد. با این حال روش‌هایی که برای طبقه‌بندی ارائه شده‌اند، در حد مطلوب پذیرفته شده‌اند.

#### طبقه‌بندی مکاتب

در رابطه با ماهیت واقعیت در یک طبقه بندی، طبیعت‌گرایی در مقابل مابعدالطبیعه‌گرایی قرار داد. طبیعت‌گرایی اقسام گوناگونی دارد؛ از ماده‌گرایی آغاز و ثبات‌گرایی و انسان‌گرایی عملی را نیز شامل می‌شود. هنگام بررسی پرسش‌های معرفت‌شناختی، طبقه‌بندی‌های دیگری به وجود رئالیسم که معتقد است، موضوعات شناخت، مستقل از جریان شناخت است در مقابل ایده‌آلیسم که شناخت را محدود به تصورات ذهنی می‌داند، قرار می‌گیرد. همچنین واقع‌گرایی یا رئالیسم در مقابل عمل‌گرایی یا پراگماتیسم قرار می‌گیرد. پراگماتیسم جدایی و انفکاک ذهنی - عینی را به عنوان یک طبقه‌بندی اساسی از واقعیت مردود می‌شمارد و اصرار دارد که هم عالم و هم معلوم انتزاعی از تجربه هستند. در یک تقسیم‌بندی دیگر، تجربه‌گرایی در مقابل عقل‌گرایی قرار می‌گیرد. در تجربه‌گرایی عقیده بر این است که تجربه‌ی حسی، منبع شناخت است، حال اگر در یک مکتب فلسفی اصرار بر این باشد که تجربه حسی تمام آن چیزی است که وجود دارد و یا می‌تواند شناخته شود تحت عنوان پدیده‌گرایی، شناخته خواهد شد. در مقابل تجربه‌گرایی، عقل‌گرایی و شهودگرایی قرار دارد. عقل‌گرایی منبع اولیه و عمده شناخت را عقل می‌داند، و شهودگرایی (عرفان یا صوفی‌گری) بر نوعی ادراک مستقیم یا شهود تأکید می‌کند. هدف از برخی تقسیم‌بندی‌های فوق تنها اشاره به این نکته است، که پاسخ‌های فلسفی فلاسفه به پرسش‌های متعدد فلسفی را می‌توان، به طرق مختلف تقسیم‌بندی کرد. هیچ کدام از این تقسیم‌بندی‌ها قطعی و لایتغیر نیستند، و به سختی می‌توان فیلسوفانی را یافت که در همه موارد پاسخ‌هایی شبیه به هم داده باشند. اما چون انسان، ذهنی طبقه‌بندی‌کننده دارد و تمایل دارد از حیطه‌های متمایز و متفاوت درگذرد و به شباهت‌ها توجه کند، چنین طبقه‌بندی‌هایی انجام داده است. در هر حال چنین طبقه‌بندی‌هایی یکسره بی‌فایده نیستند، اما در استفاده از آن‌ها باید بسیار محتاط بود. در فصلی که در پیش رو دارید، برخی از رایج‌ترین مکاتب فلسفی و دیدگاه‌های تربیتی آن‌ها مورد بحث قرار می‌گیرد. در عین حال برای توجه به نظرات فلاسفه، نظرات تربیتی برخی از شناخته شده‌ترین آن‌ها در ذیل هر مکتب خواهد آمد.

پیش از توضیح تفصیلی فلسفه‌های آموزش و پرورش لازم است، مختصراً بدانید که فیلسوفان را در چهار گروه وسیع زیر طبقه‌بندی می‌کنند:

**الف) کل‌گرایان (ثابت‌نگران):** علاقه دارند زندگی را کل و ثابت ببینند و هر حادثه‌ای را بزرگ‌ترین راه ممکن بدانند. این فیلسوفان دوست دارند به همه سؤالات و پدیده‌های زندگی بپردازند و اظهار نظر کنند و یک دیدگاه کلی و واحد درباره زندگی به دست آورند. مانند: **ارسطو**، وی هم فیلسوف بود و هم دانشمند علوم حیاتی (بیولوژی، فیزیولوژی و ژنتیک) هم دانشمند علوم طبیعی (فیزیک، هیأت، زمین‌شناسی و هواشناسی) هم دانشمند علوم اجتماعی (روانشناسی، اخلاق و سیاست) هم متبحر در هنرهای علمی (فن خطابه) و هم متبحر در علوم فلسفه (منطق معرفت‌شناسی، زیباشناسی، الهیات و متافیزیک).

فیلسوف کل نگر سعی می کند یک نظریه جهان شمول ارائه کند. **دکرولی** یک فیلسوف کل نگر است. نتیجه عمومی فعالیت کل نگر همان است که **فیشر** «کولوژی شناخت» می نامد، چون این فلسفه همه معارف را به صورت «واحد» می پندارد، که در یک سیستم اکولوژیک به یکدیگر بستگی دارند.

**کج** مثال ۱: کدام یک از فیلسوفان ذیل کل گراست؟

(۱) ارسطو (۲) افلاطون (۳) سقراط (۴) جیمز

پاسخ: گزینه «۱» کل گرایان یک دیدگاه کلی و واحد درباره زندگی دارند. ارسطو جزء این گروه است وی که هم فیلسوف بود و هم دانشمند.

(ب) **فعل گرایان**: آن‌ها معتقدند کار اصلی فلسفه باید بخشی از خود زندگی باشد و فیلسوف نمی تواند تماشاگر محض زندگی باشد. فیلسوفان فعل گرا به سه دسته تقسیم می شوند که عبارتند از:

۱- **فعل گرایان نبوی یا پیامبرگونه**: از نظر این فیلسوفان وظیفه فلسفه اصلاحات مؤثر در اوضاع و احوال اجتماعی است. اینان معتقدند که درد و رنج انسان باید در همین لحظه مورد توجه قرار گیرد. مانند **کارل مارکس** که به جنبه انسانی فلسفه توجه داشت. وی می گفت: فیلسوفان تنها به تفسیرهای متفاوت از جهان اکتفا کرده اند. در حالی که نکته مهم آن است که بدانیم چگونه آن را تغییر دهیم. کارل مارکس فلسفه تاریخی را بنیان گذاشت که نقطه عطف یا تفکر اصلی آن «تغییر» بود.

**کج** مثال ۲: کارل مارکس جزء کدام یک از طبقات ذیل است؟

(۱) کل گرا (۲) وجودگرا (۳) فعل گرا (۴) عمل گرا

پاسخ: گزینه «۳» کارل مارکس که به جنبه انسانی فلسفه توجه داشت جزء طبقه فعل گرایان نبوی است.

۲- **عمل گرایان**: وظیفه فلسفه را حل مسائل زندگی می دانند و معتقدند مفاهیم فلسفی را باید براساس نتایج عملی آن‌ها ارزیابی کرد. از جمله افراد پیشگام این مکتب، **ویلیام جیمز** می باشد. او می گوید: این جهان هرگز کاملاً خوب نخواهد بود، مادامی که حتی یک نفر ناخوشبخت است.

۳- **وجود گرایان**: آن‌ها معتقدند که زندگی زمانی معنا دارد که کاملاً تجربه شود. مانند اگزیستانسیالیسم‌ها.

(ج) **قانون نخواهان**: قانون نخواهان یا مخالفان اصول و قوانین معتقدند یک ارزیابی واقعی از اوضاع و احوال زندگی آدمی، هرکس را به کناره گیری از دنیا سوق می دهد. معروف ترین پیشوای این طرز تفکر «دیوژن» می باشد.

(د) **تحلیل گرایان**: تحلیل گرایان یا پیروان فلسفه تحلیلی کار فلسفه را تحلیل زبان و مفاهیم می دانند. نخستین بنیانگذار منطق صوری **ارسطو** است. وی اولین کتاب درسی را در منطق نگاشت. **ویتگنشتاین** پیشرو منطق فلسفی است. وی معتقد است هدف فلسفه این است که روشن تر و دقیق تر درباره هر چیز فکر کنیم. به عقیده این فیلسوف وظیفه و کار فلسفه، تحلیل کارکرد زبان کلامی است و سردرگمی‌ها و سرگشتگی‌های فلسفی اساساً به علت درست به کار نبردن زبان است.

**نکته ۱**: فلسفه‌هایی که پایه فلسفه‌ی آموزش و پرورش می باشند، را در پنج گروه می توان جای داد: آرمان گرایی، واقع گرایی، طبیعت گرایی، عمل گرایی و وجود گرایی.

**کج** مثال ۳: این گفته از کیست: «این جهان هرگز کاملاً خوب نخواهد بود مادامی که حتی یک نفر ناخوشبخت است».

(۱) دیوژن (۲) ارسطو (۳) ویلیام جیمز (۴) ویتگنشتاین

پاسخ: گزینه «۳» این گفته از ویلیام جیمز که جزء عملگرایان است، می باشد.

## آرمان گرایی (ایده آلیسم و پندار گرایی)

آرمان گرایی را پندارگرایی و اصالت تصور نیز می نامند. آرمان گرایی، پدیده‌ها را براساس «ایده آل» و یا آنچه که به ذهن، روح و تصور نسبت داده می شود، تفسیر و توجیه می کند و عقل، ذهن و روح را مقدم بر ماده می داند. آرمان گرایی مطلق را گاهی آرمان گرایی یا ایده آلیسم هگلی می خوانند. نقطه اصلی این مکتب، **آگاهی فرد از خویش** می باشد. «من کیستم»، مهم ترین حقیقت در تجربه فرد است.

آرمان گرایی مطلق، عقل یا ذهن را جوهر ثابت نمی داند، بلکه معتقد است، عقل یا ذهن یک فرایند است. نظریه پیوستگی، حقیقت را مورد توجه قرار می دهد. طرفداران این نظام، واقعیت را «فکری» می دانند که در مغز ماست نه در دنیای بیرون. تصور، موضوع معرفت را تشکیل می دهد و به عنوان امر معلوم یا دانستنی تلقی می گردد. ایده آلیسم، قدیمی ترین فلسفه نظم دار در فرهنگ غرب است که از نظر فرهنگی، حداقل به زمان افلاطون در یونان باستان باز می گردد.

**نکته ۲**: در مکتب آرمان گرایی یا ایده آلیسم ارزش‌ها صورت مطلق پیدا می کنند. سقراط، افلاطون، دکارت، برکلی، هورن، هگل و کانت از طرفداران این مکتب می باشند.

به نظر این مکتب، ظواهر محسوس و جلوه‌های ملموس این جهان، حقایق نهایی و مطلق نیستند. **لوئیس آنتز** از ایده آلیست‌های معاصر است. به نظر او ایده آلیسم به آن دسته از تئوری‌هایی اطلاق می شود که به ذهن یا روح اهمیت می دهد. ایده آلیسم به چهار صورت ظاهر شده است.



- ۱- ایده‌آلیسم به عنوان فلسفه‌ای، که از افکار فیلسوفان یونانی مسیحی ترکیب شده است. این فلسفه بر سه فرض استوار می‌باشد: الف) وجود موجود نهایی یا واقعیت اساسی ب) اعتقاد به صلاحیت عقل در شناختن موجود نهایی ج) هستی و ارزش در جهان، اولین چیز هستند و قابل تفکیک نمی‌باشند.
- ۲- ایده‌آلیسم مکتبی است، که بیشتر با معرفت سر و کار دارد، به همین دلیل آن را فلسفه روحی، فلسفه معنوی یا فلسفه ذهنی، می‌خوانند. نظریه‌پردازان این مکتب اساس کار را ذهنی فعال که تجربه می‌کند، می‌دانند. دکارت و برکلی در این دسته جای می‌گیرند.
- ۳- ایده‌آلیسم به عنوان یک فلسفه آرگانیکی. در این زمینه کوشش شده است، ایده‌آلیسم میان جنبه‌های ذهنی، عینی، فرد و جهان تلفیق ایجاد کند. کانت و هگل در این زمینه کار کرده‌اند.
- ۴- ایده‌آلیسم به عنوان فلسفه‌ای که مبنا و اساس آفرینش را یک شخص که جدا از جهان و در عین حال مؤثر در آن است تلقی می‌کند.

📌 مثال ۴: نقطه اصلی کدام مکتب فلسفی آگاهی فرد از خویش می‌باشد؟

- ۱) ایده‌آلیسم (۲) رئالیسم (۳) آگزیستانسیالیسم (۴) پراگماتیسم
- ✅ پاسخ: گزینه «۱» نقطه اصلی مکتب ایده‌آلیسم آگاهی فرد از خویش می‌باشد و «من کیستم» مهم‌ترین حقیقت در تجربه‌ی فرد است.

📌 مثال ۵: کدام مکتب فلسفی نظریه پیوستگی حقیقت را مورد توجه قرار می‌دهد؟

- ۱) بنیادگرایی (۲) پایدارگرایی (۳) انسان‌گرایی (۴) آرمان‌گرایی
- ✅ پاسخ: گزینه «۴» آرمان‌گرایی نظریه پیوستگی حقیقت را مورد توجه قرار می‌دهد. طرفداران این مکتب، واقعیت را فکری می‌دانند، که در مغز ماست نه در دنیای بیرون.

**مابعدالطبیعه (متافیزیک) ایده‌آلیستی:** فیلسوفان ایده‌آلیست مدعی هستند، که ماهیت واقعیت نهایی، معنوی است نه جسمانی، ذهنی و مادی. هنگامی که پارمنیدس گفت: «آنچه در اندیشه نباید نمی‌تواند واقعی باشد.» و وقتی شوپنهاور اعلام داشت: «جهان پندار من است» هر دو به بیان دید متافیزیکی ایده‌آلیسم پرداخته بودند. افلاطون که سهم عمده‌ای در گسترش پندارگرایی داشته است، معتقد بود که جهان مادی نه «بود» است و نه «نبود» بلکه «نمود» است. وجودهای محسوس مادی، هستی واقعی ندارند و تابع هستی‌های معقول و غیرمادی هستند. یعنی هر یک از موجودات این جهان یک نمونه کامل و حقیقی در جهان دیگر که جهان اصلی و حقیقی است دارد. آنچه در این جهان وجود دارد اعم از موجودات مادی و معنوی همه «نمود» هستند. خود افلاطون آن نمونه‌های کامل را که تنها عقل قادر به درک آن است «ایده نامیده است که حکمای اسلامی آن را «مثال» ترجمه کرده‌اند و به صورت جمع مکرر «مَثَل» به کار برده‌اند. ایده‌آلیست‌ها عقیده دارند که کودک جزئی از عالم معنوی است. او دارای سرنوشتی معنوی است که باید برحسب استعدادهای بالقوه خویش آن را تحقق بخشد، به همین سبب باید به تدریج وابستگی نزدیک‌تری میان کودک و عناصر معنوی طبیعت برقرار سازد و بر هماهنگی ذاتی میان انسان و گیتی تأکید ورزد. وقتی کودک به تحصیل درباره عالم طبیعی می‌پردازد، نباید عالم مزبور را ماشینی عظیم بپندارد که بی‌جان و بی‌هدف در کار است، بلکه او باید جهان را واجد معنی و مقصود بداند.

📌 مثال ۶: این گفته که «جهان پندار من است» از کیست و به چه چیزی اشاره دارد؟

- ۱) شوپنهاور - معرفت‌شناسی ایده‌آلیستی (۲) آنتز - متافیزیک ایده‌آلیستی
- ۳) شوپنهاور - متافیزیک ایده‌آلیستی (۴) پارمنیدس - معرفت‌شناسی ایده‌آلیستی
- ✅ پاسخ: گزینه «۳» وقتی شوپنهاور اعلام داشت «جهان پندار من است» به بیان دید متافیزیکی ایده‌آلیسم پرداخت.

**هدف آموزش و پرورش آرمانگرایان (ایده‌آلیست‌ها):** هدف تربیت از دیدگاه آرمانگرایان کمک به رشد و تکامل ذهن و «خود» همهٔ محصلان و فراهم آوردن زمینه و موقعیت مناسب برای «خودشکوفایی» آنان است. این سیستم فکری، انسان «خوب» بودن را بر انسان «بامعلومات» ترجیح می‌دهد. بنابراین آموزش و پرورش باید «انسانیت» را بر «نیرومند» بودن مقدم بداند.

**مربی و آموزش:** آرمان‌گرایان به معلم و مربی بیشتر توجه دارند و معتقد هستند که معلم باید از لحاظ عقلی و اخلاقی برتر و سرمشق محصلان باشد و معلم باید در آموزش و پرورش هر محصل طبیعت همه جانبه‌ی او را در نظر گیرد.

می‌توان گفت که از نظر پندارگرایان، مدرسه به منزله گلستان است و محصلان گل‌های آن هستند و مربی نیز باغبان است. معلم مهم‌ترین عضو در مدرسه آرمان‌گرایی است.

به نظر آرمان‌گرایان مدرسه خود یک کل است و باید میان اعضای آن وحدت برقرار شود، همچنان که جامعه یک کل است که باید بین اعضا و نهادهای مختلف آن یگانگی وجود داشته باشد.

**روش‌های تدریس:** به عقیده آرمان‌گرایان (بنیادگرایان) ساخت و محیط کلاس درس باید طوری مرتب و آماده شود که محصلان فرصت‌های فراوانی برای اندیشیدن پیدا کنند. روش‌های تدریس باید علاوه بر تشویق محصلان به تفکر، آن‌ها را در انتخاب موضوع‌های تفکر نیز راهنمایی کند.



**نکته ۳:** آرمان‌گرایان کلاً روی نکات زیر تأکید می‌کنند:

- ۱- هدف از آموزش و پرورش: خودشکوفایی (تحقق ذات) است.
- ۲- باید حقیقت به خاطر خود حقیقت، خیر به خاطر خود خیر و زیبایی به خاطر خود زیبایی مورد توجه قرار گیرند.

### معرفت‌شناسی و ارزش‌شناسی ایده‌آلیستی

عالم ایده‌آلیستی مانند سقراط ناظر بر ایجاد و به وجود آوردن (زادن) افکار است. افکاری که در نظر وی اصولی خارج از وجود دانش‌آموز نیستند، بلکه امکاناتی هستند در اندرون وی که نیاز به پروراندن دارند. معلم ایده‌آلیست کسی است که تا سرحد امکان سرشار از زیباترین فضایل نوع بشر است و بنابراین وجودی است سزاوار سرمشق گرفتن. وی همگام با سقراط، افلاطون و کانت اعتقاد دارد که بهترین معرفت، برخاسته از دانش‌آموز است نه تزریق شده به ذهن وی. درباره میهن‌پرستی و وطن‌پرستی، برخی نظریات شکاکی متداول شده است. اما باید عنوان کرد که بسیاری از ایده‌آلیست‌ها هواخواه فلسفه وفاداری به وطن هستند. زیرا در درازمدت، دولت را شخصیتی بزرگتر از هر فرد یا کَلّی مهمتر از اجزاء خود می‌دانند. پس باید به دانش‌آموز آموخت تا احترام کشور خویش و جامعه‌ای را که در آن چشم به دنیا گشوده است، به جای آورد.

پندارگرایان معتقدند که معرفت یا شناخت انسان مستقل از تجارب هستی اوست. انسان پندارها یا تصویرهایی از جهان و پدیده‌ها را از همان آغاز زندگی در ذهن دارد. ما باید به جای تجربه کردن اطراف خود، درباره آنها اندیشه کنیم. پندارگرایان در این باره تئوری توافق را مطرح می‌کنند که بر اساس آن معیار حقیقی بودن یک قضیه توافق و سازگاری آن با دیگر قضایای ذهنی است. پندارگرایان جهان را در ذهن خود جستجو می‌کنند. این نگرش با افلاطون شروع می‌شود که اعتقاد داشت شناخت حاصل از راه حواس، معرفت واقعی نیست، بلکه حدس و گمان است. شناخت واقعی حاصل تفکر و خردورزی است. کانت نیز بیان می‌کند که عمل ذهن تنها اخذ محسوسات نیست بلکه کار اصلی آن تبدیل محسوسات به مدرکات است. به این اعتبار اساس معرفت به نظر او عبارت از نظم و وحدت بخشیدن به اطلاعاتی است که توسط حواس گردآوری می‌شوند و این کار هم به وسیله ذهن انجام می‌شود.

**کلمه مثال ۷:** کدام فیلسوف ایده‌آلیستی ناظر بر ایجاد و به وجود آوردن (زادن) افکار است؟

- ۱) افلاطون (۲) هورن (۳) شوپنهاور (۴) سقراط

**پاسخ:** گزینه «۴» سقراط ناظر بر به وجود آوردن (زادن) افکار است. افکاری که در نظر وی، اصولی خارج از وجود دانش‌آموز نیستند، بلکه امکاناتی هستند در اندرون وی که نیاز به پروراندن دارند.

**نکته ۴:** مفروضه معرفت شناختی ایده‌آلیستی آن است که حقیقت قابل شناسایی است، بهترین راه شناخت عقل یا ذهن و معیار حقیقت، نظریه توافق یا پیوستگی می‌باشد.

نظریه به هم پیوستگی حقیقت بیان می‌دارد که هر مورد خاص از معرفت در حدی واجد معناست که بتوان در یک بافت تام‌وکل به آن پی برد. یک فکر زمانی حقیقت دارد که جزئی از نظام افکار ما را تشکیل دهد. نکته قابل توجه دیگر این که آرمان‌گرایان (ایده‌آلیست‌ها) به **استدلال قیاسی** تأکید دارند و به حواس و روش علمی توجه چندانی ندارند. در معرفت‌شناسی ایده‌آلیستی فرایند شناخت شامل بازشناسی یا تذکار ایده‌های نهایی است که از پیش در ذهن تشکیل شده اند. شهود، درونگری و بصیرت راه‌هایی هستند که فرد می‌تواند به درون خویش بنگرد و نسخه‌ای از مطلق را در آن بیابد. این مکتب اعتقاد دارد که ارزش‌ها مطلق و ابدی هستند. این عقیده در مقابل عقاید سوفیستی است که اعتقاد به نسبی بودن ارزش‌ها دارند. هدف آموزش و پرورش در آن کمک به تحقق ذات است و هدف تربیتی آن جستجوی حقیقت می‌باشد.

**نکته ۵:** ایده‌آلیست‌ها به هدف‌ها بیشتر از روش‌های تدریس توجه دارند.

از نظر معلم ایده‌آلیست، در هیچ‌یک از نظام‌های آموزشی، کودک بد وجود ندارد بلکه فقط کودکانی وجود دارند که از نظر اخلاقی از جهان دورافتاده‌اند یا آن را به طور کامل درک نمی‌کنند.

**کلمه مثال ۸:** از نظر کدام مکتب فلسفی هدف آموزش و پرورش «کمک به تحقق ذات» است؟

- ۱) پراگماتیسم (۲) ایده‌آلیسم (۳) تومیسم (۴) رئالیسم

**پاسخ:** گزینه «۲» هدف آموزش و پرورش در مکتب ایده‌آلیستی کمک به تحقق ذات است و هدف تربیتی آن جستجوی حقیقت است.

پندارگرایان معتقدند که ارزش‌ها در ذات خود ابدی، مطلق و تغییرناپذیرند. به نظر آنان ما به اشیاء و واقعیات ارزش نمی‌دهیم، بلکه ارزش‌ها در خود آنها نهفته است. ارزش‌ها در این دیدگاه دارای سلسله‌مراتب است. مثلاً ارزش‌های معنوی برتر از ارزش‌های مادی است. ارزش‌های اخلاقی بالاترین مرتبه را در میان ارزش‌ها دارند و معیارهای هستند که انسان باید رفتارهای خود را با آنها بسنجد.

خلاصه مفروضات ارزش شناختی ایده‌آلیست (به همراه رئالیست‌ها و رئالیست‌های مذهبی) عبارت از این است که ارزش‌های اخلاقی و زیبایی‌شناختی هر دو صفات ذاتی انسان هستند. این صفات باید توسعه یابند تا برای انسان، مقام انسانی حقیقی را تحقق بخشند.



ارسطو در کتاب «اخلاق نیکومارک» (نیکوماخس) پس از طرح این پرسش که نیکی حقیقی چیست؟ می‌گوید: چیزهایی را که خوب می‌نامیم یا وابسته به روان‌اند یا وابسته به تن و یا بیرون از این دو می‌باشند. از این میان آنچه به راستی نیک است، وابسته به روان است و آن دو قسم دیگر گرچه می‌توانند برای یک زندگانی همراه با نیکبختی سودمند باشند، ولی هیچ‌گاه از حد وسیله فراتر نخواهند رفت و به مقام غایت نخواهند رسید. به عقیده او وجود داشتن عبارت است از به ادراک درآمدن. وی نظریه قوای متمایز روان را نادرست می‌داند و رمز موفقیت و راز نیکبختی را در میانه روی می‌داندست و معتقد بود که فضیلت، رعایت حد وسط است. ارسطو راه پدید آوردن هنرهایی که دارای زمینه‌ی تأثراتی هستند را تمرین، تکرار و عادت می‌شمارد. اما با این حال برترین جنبه‌ی آدمی را همانا خرد می‌داند و برترین مقامی که انسان می‌تواند به آن دست یابد ادراک و نظاره‌ی حقیقت هستی است و آن برترین فعالیت معنوی است که فقط از عهده‌ی خرد برمی‌آید. سخنان ارسطو همان نکات افلاطون است، اما چون به زبان فهم و منطق است، برای آموزش همگانی مناسب‌تر است. جهت مقایسه بهتر اندیشه‌های سه فیلسوف بزرگ یونان یعنی سقراط، افلاطون و ارسطو بهتر آن است که به جدول تطبیقی ذیل مراجعه کنید.

## دیدگاه سه فیلسوف یونان در باب تربیت، زیبایی، موضوع درسی و حقیقت

فیلسوف	سقراط
موضوعات درسی و روش تدریس	مهم‌ترین موضوعات درسی علم اخلاق است. روش او گفتگو و دیالکتیک است. به دیگران هیچ نمی‌آموزد، اما تأثیر دگرگون‌کننده‌ای بر افراد داشت. گفتگوی او هم از نظر موضوع و هم از نظر روش آغازگر علم، فلسفه و متافیزیک است.
تربیت	برانگیختن توجه فرد به شناختن خود و بیدار کردن طبیعت خود اوست.
زیبایی	او بحث دانایی را مطرح می‌کند. بنیاد هنر دانایی است.
نظریه اخلاقی	باید از دستورات خرد پیروی کرد. از نظر او بزرگ‌ترین فضیلت، دانایی است و فضایل اخلاقی، شامل شجاعت عفت، عدالت و خداپرستی است.
حقیقت	از نظر او، حقیقت امری ثابت است، چرا که سقراط از ایده‌آلیست‌هاست.
فیلسوف	افلاطون
موضوعات درسی و روش تدریس	موسیقی، نقش تربیتی دارد و روان را اوج می‌دهد؛ زیرا بنیادش بر نظم و هماهنگی است. کار افلاطون در قلمروی خرد و تربیت است. فلسفه‌ی آموزش و پرورش با کار او آغاز شد از نظر افلاطون مفهوم تعلیم و تربیت برابر با «یادآوری» است.
تربیت	نخستین فیلسوفی است که به سنجش بنیادی تربیت برآمده است به نظر او تربیت حقیقی فقط آن پرورشی است که انسان‌های دانا و دادگر پدید آورد. تربیت تن و روان را باید از کودکی آغاز کرد. تربیت را همانا روگردانیدن از پندار و رو کردن به فهم و شناسایی می‌داند. تربیت معنوی با موسیقی و نیز داستان‌هایی که مادران برای فرزندان می‌گویند، آغاز می‌شود.
زیبایی	زیبایی در مرحله عالی با خیر و نیکی یکی است. هنر باید جزء اخلاق باشد و میزان زیبایی هر موجود بستگی تمام به بهره‌ای دارد که آن موجود از زیبایی مطلق برده است.
نظریه اخلاقی	عمل نیک را نتیجه علم به نیکی می‌داند و بر آن است که اگر مردمان نیکی را بشناسند، به بدی نمی‌گرایند. او مسایل اخلاقی را مبتنی بر مابعدالطبیعه می‌داند و می‌کوشد تا مشکلات اخلاقی را به مدد «مثل» حل کند. او رمز موفقیت را در میانه‌روی می‌داند.
حقیقت	از منظر دیدگاه ایده‌آلیستی او، حقیقت امری آرمانی و کمال مطلوب است. یعنی آنچه که باید باشد نه آنچه که هست؛ یعنی کمال مطلوب.
فیلسوف	ارسطو
موضوعات درسی و روش تدریس	روش ارسطویی روشی است که در آن شیوه درست فکر کردن و درست استدلال کردن بیان می‌شود. او برای گزینش موضوع‌های درسی بیش از آن که به سودمندی آن اهمیت دهد به اثر تربیتی آن بر انسان توجه دارد. کار ارسطو در قلمرو فهم است.
تربیت	راه پدید آوردن هنرهایی را که بر زمینه تأثراتند، تمرین، تکرار و عادات می‌شمارد. برترین جنبه آدمی خرد است. انسان با هماهنگی سه عامل سرشت، (خو)عادت و خرد، نیک و باهنر می‌شود. تربیت را باید با عادت‌های خوب آغاز کرد.
زیبایی	زیبایی عبارت است از هماهنگی و تناسب نظم آلی اجزاء در کلی به هم پیوسته. ابداع هنر، نتیجه رغبت شدید به اشکال، صور و شوق وافر به بیان تعبیر احساسات است.
نظریه اخلاقی	به نظر او انسان دو جنبه دارد: جنبه حیوانی و جنبه خدایی. جنبه حیوانی انسان، جنبه احساسی اوست که هوس‌ها و شهوت‌ها از آن برمی‌خیزند و جنبه خدایی آدمی همانا جنبه‌ی عملی اوست و فضیلت انسان آن است که این دو جنبه را متحد کند و تمام نیروی خود را فرمان‌دار عقل کند.
حقیقت	از منظر دیدگاه رئالیستی او، حقیقت مطابقت فکر با واقع است. براساس نظریه استقلال، که اصلی‌ترین نقطه مشترک بین رئالیست‌هاست وجود، مستقل از ذهن یا عقل است.

کمال مثال ۱۰: وی نظریه قوای متمایز روان را نادرست می‌داند، رمز موفقیت را در میانه‌روی دانسته و از جمله آثار او کتاب «اخلاق نیکو مارک» است؟

(۴) گزنفون

(۳) افلاطون

(۲) ارسطو

(۱) سقراط

پاسخ: گزینه «۲» ارسطو، شاگرد افلاطون نظریه قوای متمایز روان را نادرست می‌داند و از جمله آثار او کتاب «اخلاق نیکو مارک» است.

### کلمه مثال ۱۱: کدام گزینه ذیل نادرست است؟

- (۱) سقراط، فیلسوف یونانی را می‌توان از جمله ایده‌آلیست‌ها دانست.  
 (۲) افلاطون و سقراط را می‌توان از جمله ایده‌آلیست‌ها بر شمرد.  
 (۳) سقراط، افلاطون و ارسطو هر سه افکار ایده‌آلیستی دارند.  
 (۴) ارسطو از جمله رئالیست‌هاست.

پاسخ: گزینه «۳» ارسطو رئالیست است. وی بنیانگذار رئالیسم کلاسیک است.

### کلمه مثال ۱۲: از نظر ارسطو، کسب زیبایی چگونه حاصل می‌شود؟

- (۱) وقتی که اجزای یک کل باهم متناسب باشد.  
 (۲) وقتی با دیدی کلی به اجزاء نگاه کنیم.  
 (۳) ذهن، قدرت زیبایی را درک کند.  
 (۴) کسب زیبایی به دلیل محدودیت عقلانیت در انسان میسر نمی‌باشد.

پاسخ: گزینه «۱» از نظر ارسطو، زیبایی یعنی هماهنگی، تناسب و نظم آلی اجزاء در کلی به هم پیوسته، بدین معنی که یک کلی وقتی زیباست که اجزاء آن متناسب و هماهنگ باشد.

## خلاصه فصل چهارم

- هگل می‌گوید: فلسفه همانا تاریخ فلسفه است و این همان معنی گذر زمان را می‌دهد.
- با آن‌که سقراط رویاروی سوفیست‌هاست، با این همه در نبرد آنها، گفتار و کردار سوفیست‌ها را باید یکی از زمینه‌های کار سقراط شمرد.
- از دوران باستان، فیلسوفانی چون افلاطون و گزنفون از تربیت پارسی چون نمونه‌ای از تربیت که به هنرهای اخلاقی توجه دارد، یاد می‌کنند.
- افلاطون، هم در کتاب آلکیبیادس و هم در کتاب نوامیس، درباره تربیت پارسی سخن گفته و در هر دو بر اهمیت جنبه اخلاقی تأکید کرده است.
- فلسفه تربیت، کاری می‌باشد که با افلاطون آغاز گردیده است.
- پیدایش فلسفه یونان با پرسش‌های افرادی که فیزیولوگ یعنی فیلسوف طبیعت نامیده می‌شده‌اند، آغاز گردید.
- کار سوفیست درست روبروی فلسفه است، زیرا که فلسفه روشنگری است و کار سوفیست تاریک کردن و به تاریکی پناه بردن هست و چنین است که نبرد سقراط و سوفیست همانا نبرد روشنایی و تاریکی می‌باشد.
- این پرسش سقراط که جرأت چیست؟ با آن‌که ساده به نظر می‌آید، آغازگر حقیقی علم، فلسفه و متافیزیک بوده است. در کل، گفتگوهای سقراطی آغازگر علم، فلسفه و متافیزیک هستند.
- افلاطون عقیده دارد تربیت دوگانه است: از یک‌سو تربیت فرد و از سوی دیگر تربیت جامعه را دربردارد. از نظر او مفهوم تعلیم و تربیت برابر است با یادآوری.
- ارسطو بنیانگذار رئالیسم کلاسیک یا ارسطویی شناخته شده است. به عقیده ارسطو وجود داشتن عبارت است از به ادراک درآمدن.
- ارسطو نظریه قوای متمایز روان را نادرست می‌داند. با نظر داشتن به پرورش منش است که ارسطو در گزینش موضوع‌های درسی بیش از آن‌که به سودمندی آن‌ها اهمیت دهد بر اثر تربیتی آن توجه دارد و می‌گوید به هر نسبت سودمندی یک درس کمتر باشد اهمیت آن در پرورش بیشتر است. به نظر او بخشی از زندگانی برای کار و بخشی دیگر برای آسایش است، از این رو کار وسیله است و آسایش هدف. از نظر ارسطو تربیت وظیفه زمامداران است. عوامل سه گانه مؤثر بر رفتار انسان شامل سرشت، خو و خرد می‌باشد. آغاز تربیت با ایجاد عادات پسندیده، توجه به تربیت احساسات، دوری گزیدن از داستان‌های بد و موسیقی بد و همنشینی با بدان همراه است و موضوعات درسی باید بر مبنای اهداف زندگی باشد. به نظر ارسطو انسان دو جنبه دارد: جنبه حیوانی و جنبه خدایی. جنبه حیوانی جنبه احساسی اوست که هوس‌ها و شهوت‌ها از آن برمی‌خیزند و جنبه خدایی آدمی همانا جنبه عملی اوست. وی فلسفه را به نظری (علوم ریاضی، طبیعی و الهی)، عملی (علم اخلاق، تدبیر منزل و سیاست) و هنری (هنرهای مختلف خطابه و شعر) تقسیم کرد. بدین ترتیب به فلسفه چنان معنای گسترده‌ای بخشید که تمامی معارف بشری را در برمی‌گرفت، معنایی که تقریباً تا آغاز دوره جدید برای فلسفه باقی ماند. اما خود ارسطو برترین قسمت فلسفه را «مابعدالطبیعه» یا فلسفه اولی می‌دانست و آن را هستی‌شناسی و یا علم وجود می‌انگاشت و معتقد بود که مابعدالطبیعه (فلسفه اولی) علم به مبادی و علت‌های اصلی و نخستین موجودات است.
- به نظر ارسطو، زیبایی عبارت است از هماهنگی، تناسب و نظم آلی اجزاء در کلی به هم پیوسته. بدین معنی که یک کل یا یک چیز وقتی زیباست که اجزای آن متناسب و هماهنگ باشد.



## تست‌های طبقه‌بندی شده فصل چهارم

- کله ۱- از نظر کدام فیلسوف، آن‌چه در این جهان وجود دارد اعم از موجودات مادی و معنوی، همه نمود هستند؟ (سراسری ۹۱)
- (۱) کانت (۲) فیخته (۳) ارسطو (۴) افلاطون
- کله ۲- از نظر افلاطون فلسفه آموزش و پرورش به چه معنایی است؟ (سراسری ۹۱)
- (۱) نتیجه‌های تربیتی اندیشه‌های فیلسوفان است. (۲) تحلیل مفهوم‌ها و گزاره‌های تربیتی است. (۳) استنتاج فلسفه آموزش و پرورش از مکاتب فلسفی است. (۴) نظامی از اندیشه که نتیجه طرح و سنجش پرسش‌های بنیادی است.
- کله ۳- کدام فیلسوف، بدون ارائه مکتب فلسفی، بیشترین تأثیر فلسفی و تربیتی را داشته است؟ (سراسری ۹۵)
- (۱) افلاطون (۲) سقراط (۳) ارسطو (۴) فلوطین
- کله ۴- با توجه به فلسفه افلاطون، چه موضوع‌هایی در برنامه درسی کودکان اولویت بیشتری داشت؟ (دکتری ۹۵)
- (۱) فلسفه (۲) موسیقی (۳) دیالکتیک (۴) هندسه
- کله ۵- نخستین فیلسوفی که تربیت را عامل اصلی سعادت جامعه قلمداد نمود، کدام است؟ (سراسری ۹۶)
- (۱) افلاطون (۲) ارسطو (۳) دکارت (۴) کانت
- کله ۶- به نظر ارسطو، تربیت چه بعدی از ابعاد آدمی، او را به سوی هنر اخلاقی رهنمون می‌گردد؟ (برنامه‌ریزی درسی - دکتری ۹۷)
- (۱) احساسات (۲) تندرستی (۳) خرد (۴) نیک‌بختی
- کله ۷- وقتی گفته می‌شود «ابتدا باید الف» به‌وجود آمده باشد تا «ب» در پی آن به‌وجود آید، از کدام اصطلاح سخن می‌گوییم؟ (فلسفه تعلیم و تربیت - دکتری ۹۷)
- (۱) امکان (۲) اهمیت (۳) وجوب (۴) ضرورت
- کله ۸- «هیچ مثلی، مربع نیست»، چه نوع گزاره‌ای است؟ (فلسفه تعلیم و تربیت - دکتری ۹۷)
- (۱) موجه جزئی (۲) سالبه کلیه (۳) موجه کلیه (۴) سالبه جزئی
- کله ۹- معلمی که معتقد است: «کودک بد وجود ندارد، بلکه فقط کودکانی وجود دارند که از نظم اخلاقی جهان دور افتاده‌اند یا آن را به‌طور کامل درک نمی‌کنند»، به دیدگاه کدام فیلسوف تعلق بیشتری دارد؟ (سراسری ۹۸)
- (۱) سارتر (۲) ارسطو (۳) افلاطون (۴) اسپنسر
- کله ۱۰- عبارت «تربیت از طرف مربی تذکر و از طرف تربیت‌شونده تنبّه است»، با کدام مفهوم فلسفی هماهنگی بیشتری دارد؟ (سراسری ۹۹)
- (۱) ایده (۲) تجربه (۳) علت غایی (۴) اراده‌ی معطوف به قدرت
- کله ۱۱- جمله «همه‌ی ایرانی‌ها انسان‌اند» در منطق چه نوع جمله‌ای محسوب می‌شود؟ (سراسری ۹۹)
- (۱) کلی و سالب (۲) کلی و موجب (۳) جزئی و سالب (۴) جزئی و موجب
- کله ۱۲- با توجه به دیدگاه ارسطو در عبارت‌های زیر کدام مورد جوهر است؟ (سراسری ۹۹)
- (۱) انسانیت در گزاره‌ی «انسان حیوان است». (۲) انسانیت سقراط در گزاره‌ی «سقراط انسان است». (۳) انسان در گزاره‌ی «انسان حیوان است». (۴) سقراط در گزاره‌ی «سقراط انسان است».
- کله ۱۳- نیک‌بختی آدمی از منظر فلسفه تعلیم و تربیت رئالیستی ارسطویی از کدام عامل سرچشمه می‌گیرد؟ (سراسری ۹۹)
- (۱) هماهنگی سرشت، عادت و خرد (۲) هماهنگی تربیت، فطرت و طبیعت (۳) طبیعت و خوی نیک‌طبعی آدمی در هماهنگی با محیط تربیت (۴) هماهنگی آیین تربیت و اصول و مبانی ارزش‌های اخلاقی جامعه
- کله ۱۴- در تمثیل غار افلاطون، سایه‌ها و خورشید به ترتیب نمایانگر کدام مفاهیم است؟ (سراسری ۹۹)
- (۱) حس - عقل (۲) جهل - دانایی (۳) دنیا - آخرت (۴) تمایلات مادی - تمایلات معنوی
- کله ۱۵- کدام مورد درباره‌ی انواع جمله‌های قیاس درست است؟ (سراسری ۹۹)
- (۱) در جمله‌ی جزئی و سالب، حد موضوع تعمیم دارد اما حد محمول تعمیم ندارد. (۲) در جمله‌ی جزئی و موجب، حد موضوع تعمیم ندارد اما حد محمول تعمیم دارد. (۳) در جمله‌ی کلی و موجب، حد موضوع تعمیم دارد اما حد محمول تعمیم ندارد. (۴) در جمله‌ی کلی و سالب، حد موضوع تعمیم دارد اما حد محمول تعمیم ندارد.



- ۱۶- عبارت زیر دیدگاه کدام اندیشمند را بیان می‌کند؟  
 «شخص عاقلی که می‌داند حق چیست به آنچه حق است نیز عمل می‌کند، پس معرفت و فضیلت یکی است.»  
 (۱) ارسطو (۲) سقراط (۳) پروتاگوراس (۴) گرگیاس (سراسری ۱۴۰۰)
- ۱۷- این جمله که «انسان‌ها، همواره در حال تغییر هستند.» از نظر منطقی چه نوع عبارتی است؟  
 (۱) تعریف (۲) تصور (۳) تصدیق (۴) مغالطه (سراسری ۱۴۰۰)
- ۱۸- گفته «انسان نه تنها موجودی عقلانی است بلکه حیوانی اجتماعی - سیاسی است.» از کدام فیلسوف است؟  
 (۱) ارسطو (۲) افلاطون (۳) کانت (۴) هابز (برنامه‌ریزی درسی - دکتری ۱۴۰۰)
- ۱۹- از منظر ارسطو، نسبت میان قانون و آموزش و پرورش بیانگر این است که آموزش و پرورش باید .....  
 (۱) موجبات رشد قوانین طبیعی را فراهم آورد.  
 (۲) شرایط احترام به قوانین را در انسان‌ها ایجاد کند.  
 (۳) در توافق و تطابق با قانون باشد.  
 (۴) طبیعت را قانون خود قرار دهد. (سراسری ۱۴۰۱)
- ۲۰- از نظر افلاطون، برترین هنر اخلاقی کدام است؟  
 (۱) خویشنداری (۲) عدالت (۳) دانایی (۴) دلیری (سراسری ۱۴۰۱)

### پاسخنامه تست‌های طبقه‌بندی شده فصل چهارم

- ۱- گزینه «۴» افلاطون معتقد بود که هر چه در این جهان وجود دارد اعم از موجودات مادی و معنوی همه نوعی نمود هستند.
- ۲- گزینه «۴» از نظر افلاطون آنچه فلسفه‌ی تربیت نامیده می‌شود می‌تواند در دو معنی به کار گرفته شود. نخست در معنای ژرف و گسترده که همان رو کردن به پرسش‌های بنیادی درباره‌ی انسان، تکامل و سرنوشت اوست. در این معنی هر فلسفه‌ای که تکیه‌ی آن بر انسان است می‌توانیم گونه‌ای فلسفه‌ی تربیت بشماریم. در این معنی کار آن بیش از هر چیز سنجش بنیادی آموزش و پرورش سازمان یافته‌ی است، که مقصد آن آماده کردن نوآموزان است برای زندگی، از اینجاست که پرسش‌های آن، بیشتر درباره‌ی برنامه، هدف، روش و بنیادهای فهمیدنی آن‌ها، یعنی اصل‌هایی است که باید برگزید. بدین‌سان فلسفه‌ی تربیت بخش بنیادی فلسفه است.
- ۳- گزینه «۲» تأثیر شگفت‌انگیز سقراط را باید بیش از هر چیز در همین شخصیت نیرومند او یافت؛ زیرا بی‌آنکه دعوی دانایی کند، کتابی بنویسد یا نظریه‌ای پدید آورد، تنها از راه گفتگو با هم‌نشینان خود آنان را دگرگون کرده، به طلب دانش و فضیلت برمی‌انگیخت. وی تأثیری آنچنان ژرف می‌گذاشت که بزرگ‌ترین فیلسوفان به ویژه افلاطون را بر آن داشت تا هر آنچه اندیشید و به زبان آورد، به روش و زبان سقراط باشد.
- ۴- گزینه «۲» افلاطون معتقد است که تربیت معنوی کودکان با موسیقی و نیز داستان‌هایی که مادران برای فرزندان خود می‌گویند، آغاز می‌شود. از آن‌جا که دوره نخستین زندگی دوره تأثیرپذیری است، بنابراین در گزینش آهنگ‌ها و داستان‌ها باید کوشش و دقت بسیار به کار برد. افلاطون نخستین فیلسوفی است که به راز تأثیر شعر و موسیقی و به‌طور کلی هنرهای زیبا در پرورش منش آدمی پی برده است و بر آن است که روان را باید به سوی حقیقت، زیبایی، هماهنگی برد.
- ۵- گزینه «۱» افلاطون معتقد بود که سعادت و نیکبختی جامعه تنها آن‌گاه ممکن است که زمامداران آن دانا و دادگر باشند و این نیز در گرو تربیت است تربیت است که می‌تواند زمامداران را برای زمامداری و مردم را برای پیمودن راه خود برحسب استعدادی که دارند، آماده کند.
- ۶- گزینه «۱» از نظر ارسطو با تربیت احساسات آدمی است که می‌توان در او آمادگی اخلاقی پدید آورد و او را به سوی هنر و شایستگی اخلاقی هدایت کرد؛ زیرا شاد شدن از آنچه شریف و شایسته است، منش را والا می‌برد. همچنان که لذت بردن از پستی‌ها آن را به پستی می‌کشاند.
- ۷- گزینه «۴» افلاطون با اعتقاد به این که هر حادثه‌ای به ضرورت باید در ارتباط با علتی پدید آید به تحلیل انواع علت‌ها می‌پردازد. فهم کلمه ضرورت که افلاطون در میان اصل علت به کار می‌برد از اهمیت زیادی برخوردار است زیرا بعدها به‌عنوان رکن اصل علت به شمار آمد. ارسطو هم، به ضرورت رابطه علی اعتقاد داشت و تأکید می‌کرد که علت باید ضرورت مطلق داشته باشد. رواقیان هم با بیان این نکته که هیچ چیز بدون علت محقق نمی‌شود بر این نکته تأکید داشتند که علت یاد شده باید به ضرورت عمل کند.
- ۸- گزینه «۲» سالبه کلی قضیه‌ای است که سور آن هیچ و نسبت آن فعل منفی باشد مانند هیچ انسانی سنگ نیست؛ هیچ مربعی مثلث نیست. بین دو مفهوم کلی در صورتی نسبت تباین برقرار است که هیچ‌کدام از افراد آن‌ها در حیطه دیگری نباشد به عبارتی دیگر، دو کلی در صورتی متباین هستند که هیچ مصداق مشترکی نداشته باشد و قلمرو هر یک کاملاً جدا از قلمرو دیگری باشد و هیچ نقطه مشترکی میانشان نباشد مانند نسبت بین درخت و اسب، انسان و سنگ و مربع و مثلث.

## خلاصه فصل هفتم

- ذهن برابر واژه انگلیسی *mind* یا *mentality* می‌باشد و در فرهنگ‌های مختلف تعاریف گوناگونی دارد.  
- برتراند راسل در کتاب «تحلیل ذهن» می‌گوید برای کشف مهارت‌های ذهنی بهتر است که مفهوم شعور یا خود آگاهی را بدانیم و آن عبارت است از: ذات و ماهیت ذهن.

خود آگاهی به عنوان اساس امور ذهن، خصوصیتی است که در کل حیات ذهنی وجود دارد و با احساسات و صور ذهنی، خاطرات و اعتقادات فرق دارد. براساس تعاریف ذهن، مغز و فعالیت‌هایی که انجام می‌دهد دارای قوایی است که عبارتند از: تعقل، تفکر، هوش، حافظه، دقت، استدلال، تخیل، کنجکاوی و دو بعد فراشناختی یعنی نبوغ و خلاقیت که در فرآیندهای ذهنی دارای اهمیت فراوانی هستند.  
✓ برای پرورش ذهن دو نکته مهم هستند:

✓ یکی آزادی داشتن و دیگری داشتن برنامه‌های مناسب پرورش ذهن، مانند محیط‌های آموزشی  
✓ ذهنیت فلسفی معادل روح فلسفی خصوصیتی است که در رفتار و طرز تفکر فیلسوف در برخورد وی با دیگران، روبه‌رو شدن با مشکلات و به طور کلی در کلیه شئون زندگی وی به چشم می‌خورد که باعث تمایز او از دیگران می‌شود.  
این خصوصیات شامل: تردید منطقی، کنجکاوی زیاد، فهم عمیق، دید وسیع، سعه صدر، ترقی‌طلبی، فروتنی، وحدت شخصیت و طرفداری از ارزش‌های انسانی هستند.

✓ ذهنیت فلسفی شامل کیفیاتی می‌باشد که عبارت است از:  
جامعیت، تعمق و قابلیت انعطاف‌پذیری.

ذهنیت فلسفی، ساختن منش می‌باشد که عبارت است از:  
شکل دادن عادات، نگرش‌ها و ارزش‌هایی که تفکر و قضاوت صحیح بر آن حاکم باشد.  
✓ جامعیت عبارت است از:

- ۱- مشاهده امور خاص با توجه به ارتباط آن‌ها در یک زمینه وسیع.
  - ۲- ارتباط دادن مسائل حاضر به هدف‌های دور.
  - ۳- به کار بردن قوه تعمیم.
  - ۴- توجه به جنبه‌های نظری.
- ✓ تعمق عبارت است از:

- ۱- مورد سؤال قراردادن آنچه را که دیگران مسلم و بدیهی فرض کنند.
  - ۲- کشف امور اساسی و بیان آن‌ها در هر موقعیت.
  - ۳- توجه به اشارات و امور مربوط به جنبه‌های اساسی در هر موقعیت.
  - ۴- قضاوت و حکم را بر روش فرضیه‌ای - قیاسی قرار دادن.
- ✓ قابلیت انعطاف عبارت است از:

- ۱- رها ساختن خود از جمود روانی.
- ۲- ارزش‌سنجی افکار و نظریات بدون توجه به منبع آنها.
- ۳- توجه به مسائل مورد بحث از جهات متعدد.
- ۴- پذیرفتن نظریه‌ها یا قضاوت‌های موقتی و شرطی و علاقه به اخذ تصمیم در مواقع مبهم.



## تست‌های طبقه‌بندی شده فصل هفتم

- کجه ۱-** رهایی از تعصبات فردی، اجتماعی و فرهنگی در کدام بُعد ذهن فلسفی مدّ نظر فیلیپ اسمیت، مطرح می‌گردد؟ (سراسری ۹۰)
- (۱) قابلیت انعطاف (۲) جامعیت فکر (۳) تعمق (۴) ارزش‌سنجی افکار
- کجه ۲-** بر اساس دیدگاه فیلیپ‌جی اسمیت و در خصوص ابعاد ذهن فلسفی، رها ساختن خود از جمود روانی به چه معنایی می‌تواند باشد؟ (سراسری ۹۴)
- (۱) در بررسی منابع، تحت تأثیر آن قرار نگیرد.  
 (۲) برای حل مسائل تربیتی توجیه عقلانی ارائه کند.  
 (۳) برای حل مشکلات تربیتی، به جنبه‌های اساسی موقعیت توجه نماید.  
 (۴) در موقعیت‌هایی که جنبه عاطفی زیادی دربر دارد، فرد بتواند تصمیم‌گیری منطقی اتخاذ نماید.
- کجه ۳-** تأکید زیاد معلم بر فناوری در کلاس درس، نشان‌دهنده ضعف او در کدام بُعد از تفکر صحیح فلسفی است؟ (سراسری ۹۷)
- (۱) انعطاف‌پذیری (۲) ارزش‌سنجی (۳) تعمق (۴) جامعیت
- کجه ۴-** فردی که از پدیده‌های قابل مشاهده از اطراف خود به کشف علل و عوامل مؤثر در ایجاد آن‌ها دست می‌یابد، کدام بُعد ذهن فلسفی فیلیپ اسمیت را مورد توجه قرار داده است؟ (فلسفه تعلیم و تربیت - دکتری ۹۷)
- (۱) تعمق (۲) جامعیت (۳) قابلیت انعطاف (۴) رهایی از جمود فکری
- کجه ۵-** ارزش‌سنجی افکار و نظریات بدون توجه به منبع آنها از جمله ویژگی‌های کدام بعد از ابعاد ذهن فلسفی از نظر اسمیت است؟ (فلسفه تعلیم و تربیت - دکتری ۱۴۰۱)
- (۱) جامعیت (۲) تعمق (۳) قابلیت انعطاف (۴) به‌کاربردن قوه تعمیم
- کجه ۶-** اگر فردی در موقعیت جدید که در ظاهر مشابه موقعیت‌های گذشته است و صرفاً از جهاتی متفاوت است، بدون تأمل در رفتار پیشین، همان را تکرار کند، درگیر کدام اشکال در ذهنیت فلسفی است؟ (فلسفه تعلیم و تربیت - دکتری ۱۴۰۱)
- (۱) به کار بردن قوه تعمیم در بعد تعمق (۲) جمود روانی در بعد قابلیت انعطاف  
 (۳) ارزش‌سنجی افکار و نظریات در بعد تعمق (۴) کشف امور اساسی در موقعیت در بعد قابلیت انعطاف

## پاسخنامه تست‌های طبقه‌بندی شده فصل هفتم

۱- گزینه «۱» انعطاف‌پذیری ذهن فیلسوف موجب می‌شود که فیلسوف خود را از جمود روانی نجات دهد. او همیشه کوشش می‌کند امور را در وضعی منطقی مورد بررسی قرار دهد. در همین زمینه عقاید و افکار را بدون این‌که تحت تأثیر منابع آن‌ها قرار گیرد ارزیابی می‌کند. تجربیات شخصی، اوضاع و احوال روانی و اجتماعی و پیوستگی افکار و نظام‌های فلسفی یا منطقی در ارزیابی عقاید، او را از قضاوت صحیح باز نمی‌دارند.

۲- گزینه «۴» جمود روانی در حالت‌های مختلف ظاهر می‌شود:

۱- در اوضاع و احوال یا شرایط کاملاً تازه‌ای که فرد با آن روبه‌رو می‌شود و تازگی این شرایط به حدی است که فرد نمی‌تواند عکس‌العمل مناسب در مقابل آن ظاهر سازد. در حالی که اگر فرد عادت داشته باشد که در تجربیات گذشته خود تجدیدنظر کند و به نحوی آن‌ها را با وضع زمان حاضر تطبیق دهد خوب می‌تواند در مقابل موقعیت، عکس‌العمل جدید ظاهر نماید.

۲- جمود روانی وقتی ظاهر می‌شود که فرد در مقابل موقعیت‌های همانند، عکس‌العمل‌های مشابه نشان دهد و این عکس‌العمل جنبه شرطی داشته باشد. فردی که دارای طرز تفکر فلسفی است اگر چه در مقابل موقعیت‌های مشابه، عکس‌العمل یکسان نشان می‌دهد اما عکس‌العمل او شرطی نیست و به جنبه‌های اساسی که در این موقعیت‌های مشابه مشترک است توجه دارد و از روی اراده در مقابل آن‌ها عکس‌العمل نشان می‌دهد.

۳- در موقعیت‌هایی که جنبه‌های عاطفی زیادی دارد و فرد به شدت دچار هیجان می‌شود نیز جمود روانی ظاهر می‌شود. افرادی که دارای طرز تفکر فلسفی هستند به طور معمول در موقعیت‌های تازه و پیش‌بینی نشده کمتر رفتار نامناسب از خود ظاهر می‌سازند، زیرا آن‌ها پیوسته متوجه هدف‌های دور هستند و با توجه به جنبه‌های اساسی هر موقعیت و تجدیدنظر در قضاوت و تصورات خویش کمتر تحت تأثیر موقعیت‌ها و امور خاص قرار دارند.

۳- گزینه «۴» فردی که دارای ذهن فلسفی یا طرز تفکر فلسفی باشد به‌طور معمول به تصویر بزرگ توجه دارد. او زمینه ادراک خود را توسعه می‌دهد و توجه خود را محدود به امر معین نمی‌سازد، یعنی ارتباط امر خاصی را که اکنون در مقابل آن قرار دارد با سایر امور درک می‌کند. به‌عنوان مثال، معلمی که ضمن تدریس یک قاعده ریاضی، از وسایل سمعی و بصری استفاده می‌کند و به نظر او به کمک این وسایل می‌تواند همه بچه‌ها را با قاعده ریاضی آشنا سازد، وقتی به دانش‌آموزی برخورد می‌کند که مطابق میل او قاعده مورد بحث را فرانگرفته است ناراحت می‌شود و پیش خود فکر می‌کند که این شاگرد تنبل است و تمام تقصیرها را متوجه او می‌سازد. اما اگر این معلم ضمن آشنایی با فواید وسایل سمعی و بصری در تدریس متوجه عوامل مؤثر در یادگیری نیز بود، مثلاً توجه می‌کرد که آمادگی ذهنی دانش‌آموز نیز در امر یادگیری اهمیت فراوانی دارد، در این صورت به‌جای ناراحت شدن، وضعیت دانش‌آموزی را که از فهم قاعده ریاضی عاجز بوده است بهتر مورد مطالعه قرار می‌داد و متوجه این امر می‌شد که تنها آشنایی با روش صحیح تدریس ریاضی کافی نیست بلکه باید جهات دیگر امر را نیز در نظر گرفت و اشکال فهم دانش‌آموز را در عوامل دیگر جستجو کرد.

۴- گزینه «۲» بُعد جامعیت ذهن فلسفی دارای ۴ ویژگی هست که عبارتند از: (۱) مشاهده امور خاص با توجه به ارتباط آن‌ها به یک زمینه وسیع (۲) ارتباط دادن مسائل حاضر به هدف‌های دور (۳) به کاربردن قوه تعمیم (۴) توجه به جنبه‌های نظری، در ویژگی یک فردی که دارای ذهن فلسفی یا طرز تفکر فلسفی باشد معمولاً به تصویر بزرگ توجه دارد. او زمینه ادراکات خود را توسعه می‌دهد و توجه خود را محدود به امر معین نمی‌سازد یعنی ارتباط امر خاص را که اکنون در مقابل او قرار دارد با سایر امور درک می‌کند.

۵- گزینه «۳» دکتر اسمیت برای طرز تفکر فلسفی سه بعد بیان می‌دارد که در عین مشخص بودن، میان آن‌ها ارتباط نزدیک وجود دارد این سه بعد عبارتند از: ۱- جامعیت، ۲- تعمق، ۳- قابلیت انعطاف. او برای هر یک از این ابعاد چهار خصوصیت ذکر می‌کند. خصوصیات بعد قابلیت انعطاف عبارتند از: الف - رها ساختن خود از جمود روانی، ب - ارزش‌سنجی افکار و نظریات بدون توجه به منبع آن‌ها، ج - توجه به مسائل مورد بحث از جهات متعدد، ۴- پذیرفتن نظریه‌ها یا قضاوت‌های موقتی و شرطی و علاقه به اخذ تصمیم درمواقع مبهم.

۶- گزینه «۲» یکی از خصوصیات بعد قابلیت انعطاف، رها ساختن خود از جمود روانی است. جمود روانی وقتی ظاهر می‌گردد که فرد در موقعیت‌های همانند عکس‌العمل‌های مشابه به‌وجود آورد و این عکس‌العمل‌ها جنبه شرطی داشته باشد، یعنی طبق نظر پاولوف به‌طور مشروط و خودبه‌خود از طرف فرد اجرا گردد. اگر تصادفاً همین فرد در مقابل موقعیت جدیدی که ظاهراً مشابه با موقعیت‌های گذشته ولی از جهتی با آن‌ها فرق دارد قرار گیرد بدون تأمل، همان عکس‌العمل گذشته را که با موقعیت جدید تناسب ندارد از خود ظاهر می‌سازد و توجهی به فرق اساسی این موقعیت با موقعیت‌های گذشته نمی‌کند.



## آزمون فصل هفتم

کله ۱- کتاب «تحلیل ذهن» از کیست؟

- (۱) دکارت (۲) اسمیت (۳) راسل (۴) روسو

کله ۲- این گفته از کیست: «برای کشف مهارت‌های ذهن بهتر است که مفهوم شعور با خودآگاهی را بدانیم.»

- (۱) کانت (۲) راسل (۳) روسو (۴) بیکن

کله ۳- پرورش ذهن معنی دقیق کدام گزینه است؟

- (۱) یک سلسله فعالیت‌ها و تمهیدات محیطی که نیروهای ذهنی و مهارت‌ها، آن را تقویت و گسترش می‌دهد.  
 (۲) فعالیت‌هایی که ذهن را به کنجاوی سوق می‌دهد.  
 (۳) خصوصیتی که در قسمتی از ذهن شکل می‌گیرد.  
 (۴) هنگامی که به وقوع امری آگاه باشیم، شکل می‌گیرد.

کله ۴- خصوصیات ذهنیت فلسفی از نظر دیویی کدام است؟

- (۱) در مقابل ادراکات تازه حساس نباشد، اما دارای نیروی تمرکز باشد.  
 (۲) فردی که ذهن باز دارد و در مقابل ادراکات تازه حساس باشد.  
 (۳) تمایل شدید به دانستن ابراز نکند.  
 (۴) قسمتی از ذهن که در مقابل ادراکات تازه حساسیت نشان دهد.

کله ۵- «شکل دادن عادات، نگرش‌ها و ارزش‌هایی که تفکر و قضاوت صحیح بر آن حاکم باشد» تعریف کدام گزینه است؟

- (۱) ذهنیت فلسفی (۲) وحدت شخصیت (۳) سعه صدر (۴) کنجاوی

کله ۶- فیلسوف در این خصوصیت روح فلسفی، از قضاوت‌های سطحی خودداری می‌کند؟

- (۱) ژرف‌اندیشی (۲) سعه صدر (۳) ترقی‌طلبی (۴) کنجاوی

کله ۷- جمود روانی از نظر دکتر اسمیت چگونه بوجود می‌آید؟

- (۱) از اوضاع و احوالی که مشابه شرایط گذشته فرد است حاصل می‌شود.  
 (۲) فرد در مقابل موقعیت‌های همانند بتواند عکس‌العمل‌های متفاوتی از خود نشان دهد.  
 (۳) در موقعیت‌هایی که جنبه عاطفی زیاد و فرد دچار هیجان است، ظاهر می‌شود.  
 (۴) وقتی که فرد قادر باشد تفکر درستی نسبت به امور داشته باشد.

کله ۸- از نظر دکتر اسمیت عواملی که باعث پیدایش افکار و نظریات در ذهن می‌شوند کدام مورد زیر نمی‌باشد؟

- (۱) ربط منطقی (۲) شرایط اقتصادی (۳) شرایط اجتماعی (۴) زمینه شخصی

کله ۹- توجه به مسائل مورد بحث از جهات متعدد مربوط به کدام ویژگی ذهنیت فلسفی دکتر اسمیت است؟

- (۱) جامعیت (۲) تعمق (۳) قابلیت انعطاف (۴) تفکر نظام‌مند

کله ۱۰- دکتر فیلیپ اسمیت معتقد است «کار فلسفه در اصل برای آن‌هایی که فلسفه را مطالعه می‌کنند این است که به ایشان بیاموزد که چگونه در

وضع و حالت عدم اطمینان زندگی کنند» این جمله را از کدام فیلسوف نقل می‌کند؟

- (۱) راسل (۲) کانت (۳) دیویی (۴) دکارت